## بخش دوم اینکتاب

نخست بدیده گرفته بودیم که هر دو بخش اینکتاب را در یکجا چاپ کنیم لیکن گرانی ناگهانی بهای کاغذ در بازار و نداشتن کاغذ پس اندازما را بر آن داشت که بخش یکم را که چاپ آن پایان یافته بود زودتر بیرون دهیم و بخش دوم را بهنگام دیگر که درهرسان بیش از یکماه طـول نخواهد کشید واگذاریم و نیز برای آگاهی خوانندگان گرامی یاد - آوری میکنیم که بخش دوم اینکتاب دارای گفتار های زیر خواهد بود:

۱ - چرا گفتگو درباره الفبا بهوده نرسیده و جلوگیرهای آن چه بوده است ؟

۲ـ چه کسانی با دیگر گردانیدن خط مخالفند و چرا مخالفت میکنند ؟

۳ـ خرده گیریهای مخالفان و پاسخ آنان.

٤ ـ خط کنونی فارسی چه کمیها و آکهایی دارد؟

۵ـ خط پیشنهادی ما

٦ـ چند دستور «املائی» ویك متن باخط نو



طرح دستور زبان فارسی

شمارهٔ ۱

# قاعده‌های جمع

## در زبان فارسی

فراهم آوردهٔ

دکتر محمد معین

استاد دانشگاه تهران

بسرمایهٔ

کتابخانهٔ زوّار تهران

خیابان شاه‌آباد

۱۳۳۱

# طرح دستور زبان فارسی

تدوین دستور کامل زبان فارسی ، مانند تاریخ ادبیات و فرهنگ لغات محلی (لهجه‌ها) - با توجه باوضاع و مقتضیات کنونی - در صورتی امکان پذیر است که مباحث مختلف آن جداگانه مورد تدقیق قرار گیرد ، واین‌کار نیز بیش‌از مراجعه بمتن‌دستورهایی که تاکنون بفارسی و بزبانهای دیگر راجع‌بزبان فارسی نوشته شده ، محتاج باستقراءِ تام - یا نزدیك بدان - در متنهای نظم و نثر و زبان تخاطب فارسی زبانانست . گروهی از معاصران بدین کار اهتمام بلیغ دارند و یادداشتهایی گرد آورده‌اند و بعض آنان برخی از یادداشتهای خود را منتشر کرده‌اند . و این روشی است پسندیده ، چه هرگاه همهٔ کسانی که درین راه خطیر گامزن هستند، همهٔ یادداشتهای خودرا تهذیب واصلاح ومنتشر کنند، پس‌از فحص و نقد ادیبان راه تدوین دستور مشروح و دقیق زبان فارسی ، ازمیان آنهمه تدقیقات هموار خواهد شد . نگارنده با انتشار این رساله - که نخستین بخش ازسلسلهٔ انتشاراتی است بعنوان « طرح دستور زبان فارسی» — ازخوانندگان فاضل تقاضا دارد که نظر خود را در جرح و تعدیل و اضافه ونقصان مطالب و شواهد مستقیماً بعنوان وی‌مرقوم دارند تا بهنگام انتشار مجموعهٔ مباحث دستوری بنام خودآنان درج گردد وازین راه‌خدمتی ارجمند بزبان و ادبیات فارسی انجام دهند .

درین رساله بیش‌از قیاس ، روش استقراء بکار رفته و شاهدها نیز ازنظم و نثرقدیم ومتوسط و متأخر و معاصر ، ازگویندگان ونویسندگان فصیح وغیرفصیح ، واز زبان‌ادبی و زبان عامیانه وتخاطب برگزیده شده است .

نشانه‌های اختصاری :

سبك شناسی = سبك شناسی تألیف ملك الشعراء بهار ( سه مجلد ) تهران ۱۳۲۱-۲۲-۲۶ .

شاهنامهٔ بخ = شاهنامهٔ فردوسی چاپ بروخیم (ده مجلد). تهران ۱۳۱۳ .

قبفهی = دستور زبان فارسی، تألیف‌قریب ، بهار فروزانفر، همائی، یاسمی (دو مجلد) . چاپ علمی .

قریب = دستور زبان‌فارسی، تألیف‌عبدالعظیم قریب. دورهٔ سوم . چاپ‌سیزدهم. تهران ۱۳۱۰ .





# قاعده های جمع

## در زبان فارسی

### 1- علامت جمع

در زبان فارسی پنج علامت جمع معمول است : -ها ، -ان ، -ات ، -ون ، -ین .

#### ۱ و ۲ - آن و ها

مقدمه - نشانهٔ اصیل جمع در فارسی دو است : -ان و -ها .

همین دو علامت در زبان پهلوی وجود دارد : نخستین نشانهٔ جمع در پهلوی ân= ۱۳ (بازند ıɛ=ān ) است . مثال :

| مفرد | جمع |
| --- | --- |
| mart (مرد) | mart-ân (مردان) |
| frazand (فرزند) | frazand-ân (فرزندان) |

علامت جمع «- ان» از پارسی باستان (زبان عهد هخامنشی) ناشی

شده ، چه کلمات درین زبان در حالت جمع اضافه مختوم به -nâm گردد . مثال :

| جمع اضافه | مفرد |
|---|---|
| (از خدایان) bagânâm | (خدا) baga |
| (از مردان)۱ martiyânâm | (مرد) martiya |

« ان » تنها علامتی است که در تفسیر پهلوی اوستا (زند) استعمال شده ، اما در متنهای جدیدتر مانند « بندهشن » ، بهیچوجه نشانهٔ مزبور بکار نرفته و بجای آن ، علامت دیگر جمع را استعمال کرده‌اند.

دومین نشانهٔ جمع در پهلوی îhâ – = [illegible] (پازند -ihâ = [illegible] ) است . مثال :

| جمع | مفرد |
|---|---|
| (درها) dar-îhâ | (در) dar |
| (جوانب ، اطراف ، نواحی ) kust-îhâ | ( جانب،طرف،ناحیه ) kust |

این شکل جمع ، جدیدتر از شکل نخستین است ، وجز در متنهای متأخر دیده نمیشود ، چنانکه در کتاب « مینوخرد » فقط چهار بار ودر کتاب « شکند گمانیك ویچار » فقط پنج بار بکار برده شده است. همین نشانهٔ جمع است که درزبان فارسی (دری) به « ـ ها » مبدل گردیده است۲ .

برای بکاربردن دو علامت مزبور درزبان فارسی باید نکات ذیل را درنظر گرفت :

---

۱ –S .Sen ,Old Persian Inscriptions .Calcutta 1941 , p . 269 ;
علی‌اکبر داریوش ، نوشته‌های پارسی کهنه . بند ٥ ص ۱۷ .

۲ – E . Blochet , Etudes de Grammaire Pehlevie ,Paris , p . 35 – 36 ; E . Sh .D .Bharucha , Lessons in Pahlavî –Pâzand ,Part 1 ( 3d edition); Bombay 1939 , p . 35 – 36;
ر . آبراهامیان ، راهنمای زبان پهلوی ۱۳۱٦ ص ٦۹ .



۱- جانداران (ذوی‌العقول وغیر ذوی‌العقول) به « ـ ان » جمع بسته شوند۱ :

« وآیین از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردان از جانوران پدید آورد ... »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری : هزارهٔ فردوسی چاپ وزارت فرهنگ . تهران۱۳۲۲ ص ۱۳۷)

« وچون ماران که از دوش ضحاك برآمدند ... »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ایضاً ص۱۳۷)

« ساز سفرم هست و نوای حضرم هست
اسبان سبکبار و ستوران گرانبار . »

(فرخی سیستانی . دیوان چاپ عبدالرسولی ۱۳۱۱ ص ۸۳ )

« مخالفان تو موران بدند و مار شدند
برآر زود ز موران مار گشته دمار. »

(مسعود رازی. بنقل تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲٤ ص ٥۹٤)

« داعیه ای در باطن من پدید آمد ، ... ، خران را بفروختم واسب خریدم. »

(نظامی عروضی . چهار مقاله . چاپ نگارنده ۱۳۳۱ ص٤۳)

« چو تاریك غاری دهن پهن و باز
دو یشکش چو شاخ گوزنان دراز . »

(اسدی. گرشاسب‌نامه. چاپ حبیب یغمائی . تهران ۱۳۱۷ص٥۸)

---

۱ – برهان قاطع چاپ نگارنده ج ۱ سال ۱۳۳۰ ص لط - م ؛ قریب‌ص۳۳ ؛ قبفهی ج ۱ ص ۲٥ ؛ C . Salemann und V . Shukovski , Persische Grammatik . Leipzig 1947 , s . 24.

« جان گرگان و سگان از هم جداست
متحد جانهای شیران خداست . »

(مولوی. مثنوی. چاپ علاءالدوله سال ۱۲۹۹ ص ۳۳٤)

« طمع کرده بودم که کرمان خورم
که ناگه بخوردند کرمان سرم . »

(سعدی . بوستان. مصحح محمد علی فروغی. تهران ۱۳۱٦ ص ٤۲)

« و اسبان تازی با زین و زر . . . . روانه گردانید . »

(حافظ ابرو . ذیل جامع التواریخ . چاپ
دکتر خانبابا بیانی. تهران ۱۳۱۷ ص ٦۲)

« مرغان از شوق زندگی زبان درود و نشاط گشوده ... »

(محمد حجازی . اندیشه. تهران ۱۳۱۹ ص ۱)

بعض گویندگان سبك هندی ومتأخران ما نیز جانداران را به « ـ ها » جمع بسته اند:

« ای زبون در حلقهٔ زنجیر زلفت شیرها
سر بصحرا دادهٔ چشم خوشت نخجیر ها . »

(صائب . بنقل نهج الادب تألیف نجم الغنی
طبع لکنهو ۱۹۱۹ م . ص ۳۵۵)

« شکنج نامه‌ام خون جگر در آستین دارد
شفق ریزی تماشا کن ز پرواز کبوترها . »

( ناصرعلی . بنقل نهج الادب ص ۳۵۵)

« نه تجویز پدر ، نی حکم مادر
رسانیدی پسرها را بدختر . »

(غنیمت . بنقل نهج الادب ص ۳۵۵)

« دو زلف مشکبار او بچشم اشکبار من
چو چشمه‌ای که اندر او شنا کنند مارها . »

(قاآنی شیرازی . دیوان چاپ علمی ـ معرفت ۱۳۲۸ ص ۳۷٦)

وعامه غالباً اینگونه کلمات را به « ـ ها » جمع بندند وبرخی از نویسندگان و گویندگان ـ مخصوصاً در آثاری که برای عامه نگاشته‌اند ـ از آنان پیروی کرده‌اند:



« ولی اورا مورچه ها تکه و پاره بکنند . »

(صادق هدایت . انیران. چاپ دوم سال ۱۳۳۰ . تهران ص ۳۷)

« آنروز توی بیشه اسبهایشان رابدرخت بسته‌در کمین نشستند. »

(ص . هدایت . ایضاً ص ٤۰)

« جای نیش (سپل) آن مگسهای درشت میخارید و میسوخت. »

(ص . هدایت . ایضاً ص ٤۲)

« بیایید ای کبوترهای دلخواه
بدن کافور گون، پاها چوشنگرف. »

(ملك الشعراء بهار . نمونه‌های شعر نو . از
انتشارات سخن . شمارهٔ ٤ . تهران . ص ۹)

« چیستی ای نهان از نظر ها
ای نشسته سر رهگذر ها،
از پسرها همه ناله بر لب
نالهٔ تو همه از پدرها . »

(نیما یوشیج . افسانه . تهران . چاپخانهٔ علمی ۱۳۲۹ ص ۷)

۲ـ اسمها وصفتهایی که جای موصوف ( کسان ) نشینند (بسیط یا مرکب) تابع قاعدهٔ فوق‌اند و به « ـ ان » جمع بسته شوند :

« و نیك اندیشان و بد کرداران را پاداش و پادافراه برابر داشت . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٤)

« بر همه نیکوان شهر شهی
نیست بادو لبانت شهد شهی. »

(بنقل ترجمان البلاغهٔ رادویانی. چاپ احمد
آتش . استانبول ۱۹٤۹ م . ص ۱۱)

« ایشان از خوف بیشتر آن دختران را در میان همدیگر نامزد شوهران کردند . »

(رشیدالدین فضل‌الله . جامع التواریخ .
ج ۲ باهتمام بلوشه ۱۳۲۹ قمری ص ۸٤)

« نغمه پردازان بزم دلگشایی و معرکه آرایان مضمار سخن

سرایی ... »

(اسکندر بك منشی. عالم‌آرای‌عباسی. نسخهٔ‌خطی. درخروج شاه‌اسمعیل)

«ناگاه ترکی از صاحب منصبان سورت ... گفت ...»

(میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد و دو ملت .

برلین مطبعهٔ ایرانشهر ۱۳۴۳ قمری ص۷۳ )

« روزی یکی از دانشوران ایران آنجا آمد که همهٔ عمرش در علم کلام و اصول عقاید صرف شده بود . »

(میرزا آقاخان کرمانی. ایضاً ص ٦٨)

« نفیر و کرنای . . . و خرنش درهم پیچیده بازار خراطان وسراچهٔ مسگران رابخاطر میآورد . »

(محمد علی جمال زاده . هفت قصه . تهران ۱۳۲۱ ص ۷۷)

«راستی چرا صنعتگران جز صورت زیبا و منظره‌های دلکش چیز دیگری بما نمی‌نمایند ؟ »

(محمد حجازی . پریچهر . تهران ۱۳۰۸ ص ۲۳)

« بی‌درنگ زنان و کودکان را برداشته خودرا بسپاه ایران برسانید . »

( محمد حجازی . اندیشه. ص ۳ )

گاه نیز بتبع عامه این نوع کلمات را به «ـها» جمع بندند :

«یك حس رضایتی نسبت بزنها در خاطرم ایجاد گردید . »

(محمد حجازی . پریچهر ص ٤۳)

« و بهمین مناسبت ، جانورها هم شروع بمهاجرت کردند. »

(ص . هدایت . ولنگاری . تهران ١٩٤٤ م . ص ٥٦)

«دیروز بود یکی از طلبکار هاش آمد ودرخونهٔ من رسوائی بار آورد . »

(ص. هدایت. حاجی آقا. تهران ۱۳٤٥ قمری ص ٥۳)

ابوالفضل بیهقی در ترجمهٔ نامه های تازی بغداد ، گاه صفات



(بجای موصوف) ذوی‌العقول را به « ـها » جمع بسته است[۱] :

«واصحاب او (رسول ص) که برگزیدگانند ، و ازواج او که پاکیزه‌هااند . »

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ. ص ۳۱٤)

« و عهدی‌است که بر پیغمبران و فرستاده‌های او- که برایشان باد درود- گرفته شده . »

(ابوالفضل بیهقی . ایضاً . ص۳۱٤)

**۳ - اسم و صفت (جانشین موصوف) مختوم به «ـ ا»** ، آنگاه که بعلامت جمع «ـ ا ن» ملحق شوند ، پیش ازین علامت ، باید یایی افزود : دانا ، دانایان- بینا، بینایان- ترسا ، ترسایان- پیشوا ،پیشوایان- پارسا ، پارسایان - آشنا ، آشنایان - دارا ، دارایان .

باید دانست که تا دورهٔ مغول این نوع کلمات را طبق قاعده به «ـ آن» جمع می بستند[۲] :

« ( شاه ) داناآن و بزرگان را بخواند ، و آن دانها بدیشان نمود ... شاه با بزرگان و داناآن بر سر آن نهال شد . . . شاه دگر باره با داناآن بدیدار درخت شد . »

(خیام ؟ نو روزنامه. مصحح مجتبی مینوی . تهران ۱۳۱۲ ص ٦۷)

معهذا باز در کتابهای پیش ازعصر مغول (اگرتصرف ناسخان نباشد) این نوع کلمات به « ـیان» جمع بسته شده‌اند :

«این همه درست آید بنزدیك دانایان و بخردان . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری.ص ۱۳۷)

۱ - مرحوم بهارنوشته‌اند : «در تاریخ بیهقی درترجمهٔ نامه‌های تازی بغداد تعمدی دارد که جمع ذوی‌العقول را همه جا به «ها» جمع بندد ولی در متن کتاب طبق قاعده و قیاس بالف و نون جمع می‌بندد » (سبك شناسی ج۲ ص ۷۷). باید دانست که این امر در ( ترجمهٔ بیعت سلطان مسعود) دیده میشود آنهم در چند مورد نه همه جا ، و علامه دهخدا بر آنند که ترجمهٔ فارسی این نامه‌ها- باتفاوت بینی که درسبك آنهاباسبك تاریخ بیهقی مشهوداست- ازابوالفضل نیست.

۲ - سبك شناسی ج ۲ ص ۱۷۳ .

« و در لشکر قارن ترسایان بودند که از اهواز با او آمده بودند بسیار . »

(تاریخ بلعمی. ترجمهٔ تاریخ طبری چاپ نول کشور ۱۳۳۴ قمری ص۴۵۶)

« و دیگر معلوم همهٔ دانایان آن باشد...»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه . باهتمام سعید نفیسی . تهران ۱۳۱۲ . ص۱۱)

مؤلف تاریخ سیستان قاعده‌ای رامراعات کرده و آن این‌است که در جمع اسمهایی که آخر آنها الف است، اگر آن الف متصل بیای اصلی بوده باشد در جمع «ی» را میاورد چون «خدایان»؛ وهرگاه بالف ختم شود و در اصل لغت یایی نباشد آنرا بدون «ی» جمع می بندد چون «بناآن» و «ناسزاآن» ۱ : «تا اگر همهٔ ولایتها بشود این یکی بدست شما بماند و بدست غربا و ناسزاآن نیوفتد . »

(تاریخ سیستان . مصحح بهار. تهران ۱۳۱۴ ص ۲۷۸)

درهرحال ازقرن هفتم جمع اینگونه کلمات به «ـ یان» مطرد است:

« پارسایان روی در مخلوق    پشت بر قبله میکنند نماز . »

(سعدی . گلستان . طبع قریب ص ۷۱)

« تازیان را غم احوال گرانباران نیست
پارسایان مددی تا خوش وآسان بروم. »

(حافظ شیرازی . دیوان مصحح محمد قزوینی چاپ زوار . تهران ۱۳۲۹ ص ۲۴۷)

« خو،... چوب بندیی باشد که بنایان و کتابه نویسان و نقاشان در درون و بیرون عمارت ترتیب دهند ... »

(محمد حسین تبریزی . برهان قاطع : خو )

**استثنا ـ** جمع نیا ( جد ) « نیاکان » است زیرا اصل کلمه در

۱ – تاریخ سیستان . مقدمه بقلم بهار ، ص که.





پهلوی نیاك niyâk است۱ ( و در فارسی نیز نیاك آمده۲ ) و درجمع باصل باز گردد :

تو آنی که پیش نیاکان ۳ من    بزرگان و فرخنده پاکان من
پرستنده بودی تو خود با نیا    نجویم همی زین سخن کیمیا .

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۶ ص ۱۶۷۱).

« ای نیاکان پاك، زادگان مرا ... ازخون گرم خود درجانشان بدمید . »

(محمد حجازی . اندیشه ص۲)

تبصره ـ در جمع کلمات فوق به «ـ ها» ، در زبان تخاطب ، میتوان آنهارا بدون یاء استعمال کرد، واین استعمال هرچند که جایز است نیکو نیست ۴ : دانا ، داناها ـ ترسا، ترساها ـ بنا، بناها .

ولی اگر اصل کلمه با یاء هم مستعمل باشد ، بهتر است در جمع «ـ یها» آورند: جا=جای ، جایها ـ پا=پای، پایها ـ سرا=سرای، سرایها .

و در غیر این صورت ( در کلمات فارسی و عربی) افزودن یاء در جمع خطاست ، چنانکه ترسایها، بنایها وعصایها نتوان گفت .

**۴ ـ اسم وصفت (جانشین موصوف ) مختوم به «ـ و» نیز** تابع قاعدهٔ مذکور است و درجمع به «ـ ان» پیش ازین علامت، یایی بدان افزوده شود : دلجو، دلجویان ـ دروغگو، دروغگویان ـ ماهرو، ماهرویان ـ خوبرو ، خوبرویان۵ :

1_H.S . Nyberg , Hilfsbuch des Pehlevi.II , s . 162 ;
آبراهامیان ، راهنمای زبان پهلوی ص۶۹.

۲ ـ ایا شاهی که ملك توقدیم است ( قدیمی )    نیاکت بوده پاك ( برد باك ) از اژدهاکا .
(دقیقی بنقل لغت فرس ص ۲۵۳ با تصحیح علامه دهخدا)

۳ ـ در فهرست ولف و شاهنامهٔ بخ : نیاگان (با کاف فارسی) .

۴ـ نهج‌الادب ص۳۵۵ .    ۵ـ مفرد این کلمات با «ی» هم استعمال شده:دلجوی،دروغگوی...

«محقق همان بیند اندر ابل   که در خوبرویان چین و چگل»

(سعدی . بنقل امثال وحکم دهخدا ص ۱۵۰٤ )

«حسن مهرویان مجلس گر چه دل میبرد و دین

بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود . »

(حافظ شیرازی . دیوان ص ۱٤۰)

**استثنا** -اسمها و صفتهای مختوم به «و» که دراصل (پهلوی) به «- وك ûk» ختم میشده‌اند ، درجمع به «- ان» یاء نپذیرند: آهو (پهلوی âhûk ) ، آهوان - ابرو ( پهلوی brûk ) ۱ ، ابروان - جادو ( پهلوی jâtûk ) ۱ بمعنی ساحر ، جادوان - بانو ( پهلوی بانوك bânûk ) ۲ بانوان-نیکو ( پهلوی nê(va)kôk )۲ ، نیکوان :

«چنین گفت پس بانوی بانوان   پرستنده‌ای را کز ایدر دوان»

« بمژده شبانگه سوی او شوید   بگویید و گفتار او بشنوید .»

(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۱٦۳)

وچنین است خسرو (در پهلوی husrûv ۳ ، xu-srav ٤ ) که در جمع «خسروان» آید:

«بخسروان جهان ناز اگر کند شاید

شکر لبی که خداوندطبع‌شیرین بود .»

(ملك‌الشعراء بهار.مجموعهٔ مقالات و قطعات راجع بدر گذشت پروین اعتصامی . تهران ۱۳۲۰ص ۸)

تبصره-درجمع کلمات مزبور به «- ها» در زبان تخاطب ،میتوان آنها را بدون یاء آورد ۵ : دلجو ، دلجوها - ماهرو ، ماهروها - دروغگو ، دروغگوها .

۱- رك : برهان قاطع مصحح نگارنده چاپ زوار . تهران۱۳۳۰.

۲- H.S. Nyberg , Hilfsbuch des Pehlevi.II , s. 157.

۳- G. de Menasce , ‹Shkand - Gumânîk Vicâr› , p. 277.

٤- P. Horn , ‹Grundr.d. Iran. Philol.› 1.2 . s. 67 , 142.

۵ - رك : تبصرهٔ بند ۳ (ص۹).



ولی اگر اصل کلمه با یاء هم مستعمل باشد بهتر است در جمع «- یها» آورند : مو=موی، مویها - جو = جوی، جویها - کو= کوی، کویها -بو= بوی، بویها -سو=سوی، سویها- رو =روی ، رویها-خو=خوی، خویها ، گو= گوی، گویها-تو=توی،تویها۱ :

« گرنه تهی باشدی بیشتر جویها

خواجه چرا میرود تشنه بهر کویها ؟

خم که درو باده نیست ، هست خم از باد پر

خم پر از باد کی سرخ کند رویها ؟

مست تهی خارها نیست درو بوی گل

کور نجوید ز خار لطف گل وبویها .

با طلب آتشین روی چو آتش ببین

بر پی دودش برو زود درین سویها .

در حجب مشك‌موی روی ببین،وه چه‌روی!

آنکه خدایش بشست دور ز روشویها !

بررخ او پرده نیست جز که سر زلف او

گاه چو چوگان شود گاه شود گویها .

باده چو از عقل بود رنگ ندارد رواست

حسن توچون یوسفی است تا چکنم‌جویها؟

ایکه بسی جانها موی بمو بسته‌اند

چون مگسان شسته‌اند بر سر هر مویها !

مفخر تبریزیان شمس حق ذوالبیان

توی بتو عشق تست، باز کن این تویها . »

(مولوی . کلیات شمس چاپ نول کشور ۱۳۳۵ قمری ص ۷۷)۲

۱ - رك : قبفهی ص ۲۹ .

۲-درهمین غزل، گوینده«ابرو»راخلاف‌قاعده برای‌ضرورت شعربه«ابرویها»جمع بسته‌است:
آهوی آن ترکش صید کند جز که شیر   راست شود روح چون کژ کند ابرویها .

۵ ـ جماد را به «ـ ها» جمع بندند۱ : سنگ ، سنگها ـ چوب ، چوبها ـ کلوخ ، کلوخها ـ تیر ، تیرها ؛ آب نیز درین شمار است . نامهای دال بر موضع و محل و ناحیه هم مشمول همین قاعده است :

« همه بومها پر ز نخچیر گشت
بجوی آبها چون می و شیر گشت » .

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۷ ص ۲۱۵۳ ).

« کنون مغنی و چنگی کشیده بینی حیف
چو خواجگان معطل بکنج مسجدها » .

(کمال الدین اسمعیل . دیوان چاپ ملك الکتاب ص ۹)

«انوشروان میگوید شهرها را بعدل محکم کنند که آن باروبی است که آب آنرا نریزاند و آتش نسوزاند » .

( ابوحامد کرمانی . عقدالعلی مصحح عامری تهران ۱۳۱۱ ص ۵٤)

«دریکی از باغهای مصفای شمیران میهمان بودیم » .

(محمد علی جمالزاده . هفت قصه ص ۱۳)

« رودها ، دریاها ، بیابانها ، کوه‌ها و جنگلها برای آنها هریك یك جهان بی پایان و ترسناك مینمود » .

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد و دو ملت . ص ۵)

« تیغه‌های شمشیر جلو آفتاب میدرخشید » .

(ص . هدایت . انیران ص ٤۱)

تبصره ـ کلمات ذیل راهم به «ـ ها» و هم به «ـ ان» جمع بندند:
اختر ، اختران = اخترها ، ستاره ، ستارگان = ستاره‌ها ـ جویبار ، جویباران = جویبارها ـ آخشیج ، آخشیجان = آخشیجها ـ کوهسار ، کوهساران = کوهسارها ـ غار ، غاران = غارها ۲ ـ کشور ، کشوران = کشورها ـ گوهر ، گوهران = گوهرها :

۱ ـ قیقهی ص ۲۵ ـ ۲٦ ؛ قریب ص ۳۲ ـ ۳۳ .
۲ ـ قیقهی ص ۲۹ .



«بدو گفت: پایت بزین اندر آر    همه کشوران را بدین اندر آر » .

( دقیقی . شاهنامهٔ بخ ج ٦ ص ۱۵٤۲)

«بر آن بی بها چرم آهنگران    بر آویختی نو بنو گوهران » .

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ٤۸) .

٦ ـ اسماء معنی را به « ـ ها» جمع بندند۱ :

«و هرچهارشان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌ها شان » .

( مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری . هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٦ـ۷)

«ودیگر که اندرو داستانها ست که هم بگوش و هم بکوشش۲ خوش آید » .

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۳۸)

«و پیغامها داد درمعنی میراث و مملکت چنانکه شرح داده آید » .

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ ص ۱۷)

«بسیار امید بود در طبعم    ای وای امیدهای بسیارم » .

( مسعود سعد لاهوری . دیوان مصحح یاسمی . طبع کتابفروشی ادب تهران ۱۳۱۸ ص ۳۵۷)

«متو کل را بنده‌ای بود فتح نام ... و همهٔ هنرها و ادبها آموخته » .

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه ص ۲۰)

«با ایشان نکویی کن بخلعت و صلت و امیدها و دلگرمیها نمودن » .

(کیکاوس . ایضاً ص ۱۷۲)

«حیله‌ها شان جمله حال آمد لطیف
کل شیی من ظریف هو ظریف » .

(مولوی . مثنوی . طبع میرزا محمود . ۱۳۰۷ قمری ص ۲٦ )

«ای هنرها نهاده بر کف دست    عیبها را گرفته زیر بغل » .

(سعدی . گلستان ص ٦٤)

۱ ـ قیقهی ص ۲۵ ـ ۲٦ ؛ قریب ص ۳۲ ـ ۳۳ . ۲ ـ ظ : بکوش (بضم کاف و کسر واو) یعنی کوش و گفتار. (تصحیح علامه دهخدا ).

«حکیم رویان هلاك خویشتن یقین کرده محزون شدو بگریست و از **نیکوییها** که با ملك کرده بود پشیمان گشت.»

(عبداللطیف طسوجی. هزارویکشب. چاپ خاور. تهران ج۱ سال ۱۳۱۵ ص۳۶)

«من هم پس ازاین همه **کوششها** که در راه او کردم ... باتهام زندقه ناچار نمیشدم از اصفهان بگریزم.»

(میرزا آقاخان کرمانی. هفتاد ودوملت ص ۶۸-۶۹)

«نقاش ... **خوبیها** و **قشنگیهائی** را که ما نمی‌بینیم دیده و آن **جلوه‌های** گذرنده را برای‌مانگاه دارد.»

(محمد حجازی. پریچهر ص ۲۳)

**تبصره** - کلمات ذیل به «-ها» و«-ان» هردوجمع بسته شوند: سخن، سخنان = سخنها - گناه، گناهان = گناهها - غم، غمان = غمها - اندوه (انده)، اندوهان (اندهان) = اندوهها (انده‌ها) - غمزه، غمزگان = غمزه‌ها۱ - سوگند، سوگندان۲ = سوگندها:

«بخوردم من آن سخت **سوگند ها** چو بذرفتم آن ایزدی بند ها.»

(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۶ ص ۱۶۳۵)

«ونیز نذر دارم و **سوگندان** گران که‌نیز هیچ شغل نکنیم.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ ص ۱۵۱)

«نه گفته بدی غم تو خواهم خوردن
**غمهای** ترا بطبع بنهم گردن.»

(ابوحنیفهٔ اسکاف. بنقل لباب‌الالباب چاپ لیدن ج۲ ص ۱۷۵)

«و چون بنده اختیار حق بدید ازاختیار خود اعراض کرد، از همهٔ **اندوهان** برست ... رضا مرد را از **اندوهان** برهاند و از چنگ غفلت برباید.»

(ابوعلی جلابی هجویری غزنوی. کشف المحجوب مصحح و.ژوکوفسکی. لنینگراد ۱۹۲۶م. ص۲۲۰)

۱ - قبفهی ص ۲۹.    ۲ - تاریخ سیستان مقدمه بقلم بهار ص که.



«فغان ازآن دو سیه زلف و**غمزگان** که همی
بدین ز ره ببری و بدان ز ره ببری.»

(عنصری بنقل ترجمان البلاغه ص ۱۰)

«پس از این **سخنان** با همان خندهٔ زهر آمیز صورت خود را بطرف کوه گردانده و باز با نوك عصا بدامنهٔ کوه اشاره نمود.»

(محمد علی جمال‌زاده. هفت قصه ص ۵۴)

**۷ - رستنی‌ها** (نباتات) را به «-ها» و «-ان» هردو جمع بندند: درخت، درختها = درختان - نهال، نهالها = نهالان ۱ (نونهالان) - گل، گلها = گلان (نوگلان):

«باد در سایهٔ **درختانش** گسترانیده فرش بوقلمون.»

(سعدی. گلستان ص ۱۰)

«سود وزیان **گیاهها** و برگ **درختان** نیك بدانستی (حکیم رویان).»

(طسوجی. هزارویکشب ج ۱ ص ۲۸)

«**درختان** سر تحسین می‌جنبانیدند.»

(محمد حجازی. اندیشه ص ۱)

استثنا - سنبل، سنبل‌ها (نه: سنبلان) - نرگس، نرگسها (نه: نرگسان) - خار، خارها (نه: خاران) ۲ - سبزه، سبزه‌ها (نه: سبزگان):

«چو حورانند **نرگسها**، همه‌سیمین طبق برسر
نهاده بر طبقها بر ز زر ساو ساغرها.»

(منوچهری دامغانی. دیوان باهتمام دبیر سیاقی ص ۱)

«همه کهسار پر زلفین معشوقان و پر دیده
همه زلفین **زسنبلها**، همه دیده ز عنبرها.»

(منوچهری دامغانی. ایضاً ص۱)

۱ - قبفهی ص ۲۶، قریب ص ۳۵.
۲- نهج الادب ص۳۵۵.

«ای کف چون بحر گوهر دار تو
از کف پایم بکنده خارها .»
(مولوی . کلیات ص ۶۸)

«بسبزه‌ها دگران نزهت وطراوت نه
در آبها دگرانْ رقت و روانی نیست .»
(شهریار . دیوان ج ۱ چاپ تهران باهتمام ع. زهری ص ۱۵۱)

تبصره - اما اجزاء نبات را عموماً به «-ها» جمع بندند و آنها را در حکم جماد بشمار آورند: شاخ(شاخه)، شاخها- ریشه، ریشه‌ها- جوانه، جوانه‌ها- ساقه، ساقه‌ها- شکوفه ، شکوفه‌ها- میوه، میوه‌ها ۱ :

«بر چاه‌التفات نمود (مرد)، موشان‌سیه و سپید دید که بیخ آن شاخه‌ها را دایم بی فتور می بریدند .»
(نصرالله بن عبدالحمید. کلیله‌ودمنه چاپ قریب . طبع پنجم تهران ۱۳۶۷ قمری ص ۴۱ )

«یك چندی برآمد ، شاخکی ازین تخمها (هسته‌های انگور) برجست .»
(خیام ؟ نوروزنامه ص۶۷)

«این جهان همچون درخت است ای کرام !
ما بر او چون میوه‌های نیم خام .»
(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۲۲۵)

«آنها ، زیر بته‌ها ،شمشیر بدست کشیك میکشیدند .»
(ص . هدایت . انیران ص ۴۱)

۸ - از اعضای بدن آنچه یگانه است ، به «-ها» جمع بندند : دهان (دهن) ، دهانها (دهنها) - زبان ، زبانها - بینی ، بینیها - پشت ، پشتها - میان ، میانها - کمر، کمرها :

«ای مهر تو در میان جانها ! وی مهر تو بر سر زبانها !»
(جمال‌الدین عبدالرزاق . دیوان چاپ وحیددستگردی. تهران ۱۳۲۰ ص۳۹)

۱- قبنهی ص ۲۶.



«ای خیالت غمگسار سینه‌ها ! وی جمالت رونق گلزارها !»
(مولوی . کلیات ص ۶۸)

«در لعل بتان شکر نهادی بگشاده بطمع آن دهانها.»
«گرز آنکه نه‌درمیان‌مایی بربسته‌چراست این‌میانها؟»
( مولوی. کلیات ص ۲۵)

«همینکه معده‌ها اندکی تسکین یافت از نوباده پیمائی شروع گردید .»
(محمد علی جمال زاده . هفت‌قصه . ص۱۵ )

۹ - اما آنچه از اعضای بدن،جفت است،آنهارابه«-ها»و«-ان» هردو میتوان جمع بست ۱ ازینقرار : چشم ، چشمها = چشمان - ابرو، (برو)،ابروها(بروها) = ابروان ۲ - مژه،مژه‌ها = مژگان۳ -رخساره، رخساره‌ها = رخسارگان - رخ، رخها = رخان - لب، لبها = لبان - زلف، زلفها = زلفان - گیسو، گیسوها = گیسوان- زلفك،زلفکها = زلفکان - دست، دستها = دستان - انگشت ، انگشتها = انگشتان - بازو، بازوها = بازوان-زانو، زانوها = زانوان-رگ، رگها = رگان- روده، روده‌ها = رودگان ٤ .

«که دارد گه کینه پایاب اوی؟ ندیدی بروهای پرتاب اوی.»
(فردوسی . شاهنامه بنقل لغت‌فرس ص ۴۰۹)

«سوی‌قیصرش‌برد سرپرز گرد دورخ زردو لبها شده‌لاجورد.»
(فردوسی . شاهنامه . بنقل لغت‌نامه : لاجورد )

«همی رفت خون‌ازتن خسته‌مرد لبان پر زباد ورخان لاجورد.»
(فردوسی . شاهنامه . بنقل لغت‌نامه : لاجورد)

«مهتران بینم بر روی زنان، همچو زنان
چشمها کرده زخونابه برنگ گلنار.»
(فرخی سیستانی . دیوان ص۹۲)

۱- قریب ص ۳۳. ۲- رك: ص ۱۱ ح ۲ همین رساله .
۳ - رك : بند۱٤(جمع کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ) در همین رساله .
٤- قبنهی ص ۲۶-۲۷ .

«دست وپایش ببوس ومنزل کن    زیر آن زلفکان چون شمشاد .»

(فرخی ایضاً.ص ۴۳)

«بهار نصرت و مجدی و اخلاقت ریاحینها

بهشت حکمت وجودی وانگشتانت کوثرها.»

(منوچهری دامغانی . دیوان.ص ۲)

«بر همه نیکوان شهر شهی    نیست با دولبانت شهد شهی.»

(بنقل ترجمان البلاغه.ص ۱۱)

«دو زلفکانت بگیرم، دل پرازغم خویش

چومرغ بسمل کرده در او در آویزم.»

(خفاف . بنقل لغت فرس ص ۳۲۴)

«نوك مژگان چنان زدی بردل    که سرنیش درجگر بشکست .»

(خاقانی شروانی . دیوان.ص ۷۱۷)

«گفتار خوش و لبان باریك».

(سعدی بنقل نهج الادب.ص ۳۵۷)

«دهان غنچه بدوزد نسیم بادصبا    لبان لعل تو وقتی که ابتسام کنند.»

(سعدی . بدایع چاپ کاویانی . برلین ۱۳۰۴ ص ۷۱)

«ز دست رفته نه تنها منم درین سودا

چه دستها که ز دست تو برخداوند است!»

(سعدی . طیبات . کلیات چاپ میرزا باقر ۱۳۴۶ قمری ص ۲۷۷)

«حسنعلی خان بی اختیار دستهای هما را گرفت و بوسید.»

(محمد حجازی. هما چاپ دوم تهران ۱۳۲۱ ص ۶۵)

«آن مرد که چشمهای بالا کشیده‌اش برق میزد.»

(ص. هدایت . انیران ص ۳۷)

استثنا - کلمات ذیل را فقط به «-ها» جمع بندند: گوش ، گوشها- گونه، گونه‌ها- روی، رویها - شانه، شانه‌ها- دوش، دوشها- ران، رانها- پای (پا)، پایها (پاها):

«آن مرد که باخندهٔ مهیب ، چشمهای کج ، گونه‌های زرد



وچهرهٔ درنده اش گلشاد را با تن شکنجه شده روی فرش انداخت.»

(ص . هدایت . انیران ص ۳۸)

«بچشم خودش دید که گوشها وبینی او را برید.»

(ص. هدایت . ایضاً ص ۳۸)

«(حسن) خرامان میرفت و اغلب پاهای خود نگاه میکرد.»

(محمد حجازی. اندیشه ص ۱۱)

تبصرهٔ ۱- از «سر» و «گردن»، هرگاه مقصود عضو بدن باشد، آنها را به «- ها» جمع بندند: سرها ، گردنها - و هرگاه مقصود مردان بزرگ وسرور باشد به «- ان»: سران لشکر، گردنان ایران ۱ :

«هم ایران وهم دشت نیزه‌وران    همان تخت شاهی و تاج سران»

«سران را که بد هوش وفرهنگ ورای

مر او را چه خواندند ؟ ایران خدای .»

(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۷۸)

«پس سران لشکر و مهتران ملك بنزدیك استاد ابوعبدالله الرودکی رفتند ...» (چهارمقاله.چاپ نگارنده . کتابخانهٔ زوار ص ۵۲)

«وقلاده گشتن سخنی که ایشان (پیغامبران) از خدای خلق را گفتند اندر گردنهاء امتان ...»

(جامع الحکمتین . ناصرخسرو بلخی مصحح نگارنده.ص ۲۲۵)

«او سر گران با گردنان، من دریی اش برسرزنان

دلها دوان دندان کنان ، دامن بدندان دیده‌ام .»

(خاقانی. دیوان .ص ۴۶۶)

تبصرهٔ ۲ -سبلت نیز به «سبلتها» و «سبلتان» جمع بسته شود :

«نقش با نقاش پنجه میزند    سبلتان وریش خودبرمی کند.»

(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ۱۲۹۹ ص ۲۱۵)

**۱۰ - نام اقوام و قبایل وملل و نحل رابه «-ان» جمع بندند:**

۲- قبفهی ص ۲۹؛قریب ص ۳۴ ؛ نهج الادب ص ۳۵۵ .

« و چون شاه **هندوان** که کلیله ودمنه و شاناق ورام ورامین بیرون آورد . »

( مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . هزارهٔ فردوسی .ص ۱۳۵)

« و روزگار برآید ، بزرگان آن کار فراموش کنند و ازنهاد بگردانند و برفرودی افتد ، چنانك **جهودان** را افتاد . »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری ایضاً ص ۱۴۲)

« (از هفت کشور) آنکه‌ازسوی راست اوست **هندوان** دارند وآنکه ازسوی چپ اوست **ترکان** دارند.»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۴۰)

«تا از بلا وستم **دیلمان** رسته‌ایم ... درخواب امن غنوده‌ایم... وبرجان ومال‌وحرم وضیاع واملاك‌ایمنیم که بروزگار **دیلمان** نبودیم.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ . ص ۲۰)

«ودایم **هندوان** را **بترکان** مالیدی (سلطان محمود)و**ترکان**را **بهندوان** .»

(کیکاوس‌بن اسکندر . قابوسنامه ص ۱۷۲)

«درخندق طرابلس با **جهودانم** بکار گل گماشتند.»

(سعدی . گلستان چاپ قریب .ص ۸۱)

« ناگاه خبر رسید که **مغولان** دجیل راغارت کردند ، شرابی بالشکری بجهت دفع ایشان رفت و **مغولان** را باز گردانید . »

(رشیدالدین فضل‌الله . جامع‌التواریخ . ج ۲ مصحح ادگار بلوشه . مطبعهٔ بریل‌لیدن ۱۳۱۱ قمری.ص۳۴۴)

اما معاصران ماغالباًاین کلمات رابتبع‌عامه‌به «ـ ها» جمع بندند:

« **انسانهای** ۱ نخستین‌خودرادرجلو قوای طبیعت بسیارضعیف و ناتوان میدیدند .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد و دوملت.ص ۵)

«شاید بیرون‌جنگل چند نفرازهمان **آدمهای** ۱ درنده کشیك

۱ ـ جمع «انسان» و «آدم» مستحدث است و فقط به « ـ ها» جمع بسته شود .



او را میکشیدند »

(ص . هدایت . انیران . ص۳۷ )

« **مغولها** که آمدند دیگر آبادی نگذاشتند . »

(ص . هدایت . ایضاً ص۳۷)

« از ستمگری **عربها** بتنگ آمده بر علیه آنها فتنه بر می‌انگیختند . »

(ص . هدایت . ایضاً ص ۴۰)

«من ازمنابع‌موثقه شنیدم که **روسها** جلو **آلمانها** راگرفتند.»

(ص . هدایت . حاجی‌آقا . ص ۷۲)

**۱۱** ـ از قدیم بعض اعلام ( اسماء خاص ) را بمعنی نوعی بکار برده‌اند و ازینرو گاه آنهارا باياء نکره و گاه با علامت جمع‌استعمال کرده‌اند . مثال :

«جیحون» بطور اسم جنس‌بمعنی مطلق رودخانهٔ بزرگ‌بکار رفته و این استعمال در عرف قدما بسیار معمول بوده‌است : «و برمثال شیر غیور از جیحون عبور کرد.» یعنی‌از رودسند ( جهانگشای جوینی . مصحح قزوینی ج ۲ ص ۱۴۲ ) ۱ . بهمین مناسبت این‌نام رابه«ـ ها»جمع بسته‌اند :

«اگر سیل با قوت از کوهسار غلطان عاشق وار بدریا باز رود و بدریا پیوندد باچندین هزار دست‌و پاـ که آبها دست وپای یکدگرند و مرکب یکدگرند ـ بقوت همدیگر کوه و بیابان را ببرند وبه **جیحون‌ها** و دریاها ـ که اصل ایشانست ـ پیوندند ... »

(مولوی مجالس سبعه . استانبول ۱۳۵۵قمری .ص۷) ۲

«دجله» نیز بطور اسم جنس بمعنی مطلق رودخانهٔ بزرگ

۱ — ور ک : جهانگشا ج ۲ص ی ورك: ایضاً ص ۵۹ ح

۲ — یادداشت آقای یزدگردی .

آمده : « صاحب آن ملك‌را برسبیل ارتهان بخوارزم آوردندی‌تمامت را درشب بدجله انداختی». یعنی برود جیحون.

(جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۱۹۸) ۱

همچنین گاه نامهای کسان را بمعنی وصفی گیرند وجمع بندند:

« یوسفان ۲ از رشك زشتان مخفیند
کز عدو خوبان در آتش میزیند.»

« یوسفان از مکر اخوان در چهند
کز حسد یوسف بگرگان میدهند. ۳ »

(مولوی . مثنوی چاپ میرزا محمود ص ۱۳۵)

« یوسفان چنگال دردلوش زده رسته از چاه وشه مصری شده.»

(مولوی . ایضاً ص ۶۶۱)

«عقل با حس زین طلسمات دو رنگ
چون محمدبا ابوجهلان ٤ بجنگ ۵.»

(مثنوی . ایضاً ص ۱۳۹)

«بندخت(بیدخت)، چهرهٔ بولهبان وقت‌یعنی‌مخالفان دین‌وباطل.»

(شرفنامهٔ منیری : بندخت. نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔعلامه دهخدا)٦

در نوشته‌های معاصران بتبع اروپاییان این نوع جمعها بسیار بکارمیرود:

«ایران در کنارخود فردوسیها وسعدیها وحافظها پرورده‌است.»

مقصود همانند ونوع فردوسی وسعدی وحافظ است ۷.

**۱۲ — کلمات منسوب** که در حکم صفت‌اند(و بجای موصوف

---

۱ — ورکه : جهانگشا ج ۲ ص یب .
۲ — یعنی امثال یوسف .
۳ — یادداشت آقای پروین گنابادی .
٤ — یعنی امثال ابوجهل .
۵ — یادداشت آقای پروین گنابادی .
٦— یادداشت آقای صادق وحدت .
۷ — رکه : قبفهی ص۲۱ .



نشینند)به «ـ ان»جمع بسته شوند، خواه منسوب باسم‌عام باشندوخواه اسم خاص.امامنسوب باسم عام:

« برزویهٔطبیب ازهندوی بپهلوی گردانیده‌بود ( کلیله‌ودمنه‌را) تا نام او زنده شد میان جهانیان. »

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ص ۱۳۵)

« و چون این بادشاه در سخن آمدی جهانیان بایستی که در نظاره بودندی . »

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ ص ۲۰)

«و سواران آسوده در [دم] هزیمتیان رفتند.»

( ابوالفضل بیهقی . ایضاً ص ٤٦۰)

«و چنان دان که مجلسیان توبهایم‌اند ...»

(کیکاوس‌بن اسکندر . قابوسنامه ص ۱۱٤)

«و هر کرا این سه چیز باشداز جملهٔ خاصگیان حق تعالی‌باشد.»

(کیکاوس‌بن‌اسکندر . ایضاً ص۱۷۹)

« مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب ... نه چنان ضربه‌ای بود که بآسانی جراحت‌آن التیام پذیرد. »

(عباس اقبال . خاندان نوبختی .تهران ۱۳۱۱ ص ط)

و اما منسوب باسم خاص (اعلام قبایل وملل ونحل):

ایرانی ، ایرانیان ـ آریائی ، آریائیان ـ آلمانی ، آلمانیان ـ روسی،روسیان ـتازی،تازیان ـ تهرانی، تهرانیان ـشیرازی،شیرازیان ـ قبطی ، قبطیان :

«پس چینیان تصاویر اندر افزودند.»

( مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری . هزارهٔ فردوسی.ص ۱۳٦)

« (از هفت کشور ) آنکه از سوی باخترست چینیان دارند ... و دیگر خزریان دارند و آنکه از راستر برریان دارند و از چپ روم، خاوریان‌دارند و مازندریان دارند.»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری . ایضاً ص ۱۰٤)

«هندوان راسربسر ناچیز کرد    روسیان را دادیکچندی‌زمان.»

(فرخی . دیوان.ص۲٦٥)

«سیمون گرجی را که از دین بیگانه بود بجهت تالیف قلوب گرجیان اتباع او در دولتخانه معزز و محترم نگاهداشتند.»

( اسکندربك منشی. عالم‌آرای عباسی .
در توجه حمزه میرزا بجانب قراباغ )

«آنگاه یکی ازپارسیان زردشتی ... چشمانش را غضب آلود بگردانید ...»

( میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد ودوملت.ص ۷۱ )

«پس از اسلام هم هنوز ایرانیان برین عقیده بودند که شاهی ایران را کسی جز از نسل سلاطین ساسانی سزاوار نیست .»

(نصرالله فلسفی . وطن‌پرستی فردوسی . مجلهٔ مهرسال دوم.ص۴۱۷)

**۱۳ - بعض اسماء دال بر وقت وزمان** که در آنها تغییر واقع گردد ، به «ـ ها» و «ـ ان» هردو جمع بسته شوند :

شب، شبها = شبان ـ روز ، روزها = روزان ـ روزگار ، روزگارها = روزگاران .

دو کلمهٔ ذیل بجای «ـ ان» به «ـ یان» جمع بسته شوند : سال ، سالها =سالیان ـ ماه ، ماهها = ماهیان .

« بدین روزگاران بر اوشدم    یکی روز ویك شب براوبدم.»

(فردوسی طوسی . شاهنامهٔ بخ ج ۸ ص ۲۵۸٦) .

«فراوان ز گنج پدر برخورد    بسی روزگاران بیدنسپرد.»

(فردوسی طوسی.ایضاً ص ۲۵۸۷ )

« سعدی بروزگاران مهر نشسته بر دل
بیرون نمی توان کرد الا بروزگاران.»

( سعدی . غزلیات مصحح فروغی ص ۲۵۰ )

«چندباردراینجابغزنین...این‌زن‌آن‌حالهای روزگارها بگفتی.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ.مصحح دکتر غنی و دکترفیاض ص ۱۱۳)





«احقاب،روزگارها.»

(لغت‌نامهٔ دهخدا : احقاب) .

« برین سالیان چارصد بگذرد    کزین تخمه گیتی کسی نسپرد.»

(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۹ ص۲۹٦٦) .

« بماند سالها این نظم و ترتیب    ز ما هر ذره خاك افتاده‌جایی.»

(سعدی . گلستان چاپ قریب ص ۱۵ )

«سالها دفترما در گروصهبا بود    رونق‌میکده‌ازدرس ودعای‌مابود.»

( حافظ شیرازی . دیوان مصحح محمد قزوینی ص ۱۳۸)

« چون دید ماهیان زمستان که در سفر
نوروز مه بماند قریب مهی چهار .... »

(منوچهری دامغانی . دیوان. ص۲۹)

«ماهها باید که تایک پنبه‌دانه زآب وخاك
شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن.»

« روزها باید که تا یك مشت پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن .»

( سنایی غزنوی . دیوان چاپ مدرس.ص ۳۷۷)



استثنا ـ قرن،عمر،هفته،ساعت، دقیقه وثانیه‌به«ـ ها»جمع بسته شوند:

« قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه‌ای
بوالوفای کرد گردد یا شود ویس‌قرن (یا اویس‌اندرقرن).»

« عمرها باید که تا یك کودکی ازروی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین‌سخن » (سنایی . ایضاً)

« هفته‌ها گفته‌ام ای‌ماه که چون سال‌شود نو
عید را کرده بهانه رخ زیبات ببوسم .»

(فرصت . بحورالحان. ص ۲۵۵)

تبصره ـ اسامی فصلها به « ـ ها» جمع بسته شوند : بهار ها ، تابستانها ، پاییزها ، زمستانها .

«خصایل جمیل تو بدهر هر که بنگرد     وجود کائنات را دگر بهیچ نشمرد...»
«همی زوجد بشکفد بچهره‌اش بهارها.»

(قاآنی شیرازی. دیوان چاپ علمی ـ معرفت ۱۳۲۸. ص ۳۷۸)

**۱۴** ـ در کلمات (اسماء و صفاتی که بجای اسماء نشینند) مختوم به **هاء غیر ملفوظ** بهنگام جمع به «ـ ان»، های آنها بگاف (کاف فارسی) تبدیل شود ۱: زنده، زندگان ـ بنده، بندگان ـ تشنه، تشنگان ۲:

«وما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد (خدای).»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. هزارهٔ فردوسی ص ۱۳٤)

«ودرود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد!»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ایضاً ص ۱۳٤)

«و مأمون... یکروز با فرزانگان نشسته بود.»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ص ۱۳۵)

«و اندر نامهٔ پسر مقفع و حمزهٔ اصفهانی و مانندگان ایدون شنیدیم...»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری. ص ۱٤۰)

«پیش شاه جهان شما گویید     سخن بندگان شاه جهان.»

(فرخی سیستانی. دیوان. ص ۲٦۹)

---

۱ ـ علت آنست که اینگونه کلمات در اصل (پهلوی) مختوم به کاف بوده‌اند چنانکه بنده درپهلوی bandak، تشنه درپهلوی tishnak وزنده در پهلوی zîndak است (رك: همین کلمات دربرهان‌قاطع مصحح نگارنده و (H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi II) بنا بر این در جمع باصل باز گردند (منتهی در زبان فارسی کاف بگاف بدل شود) و کلمات عربی نیز که مختوم به «ة» هستند و درفارسی بصورت هاءِ غیر ملفوظ درآیند، بسیاق کلمات فارسی، هاءِ را بگاف بدل کنند: «آنگاه بدین روز ششم (فروردین) خلوت کردندی (شاهان) **خاصگان** را.» (بیرونی. التفهیم مصحح همائی ص۲۵۳) «انوشیروان بعاملی ازعمال خویش نبشت که‌مردم زادگان راواهل خرد را بمحبت واحسان سیاست کن و **سفلگان** را بترس.» (ابوحامد کرمانی. عقد العلی مصحح عامری ص ۵۸)     ۲ـ قریب ۱۲؛ قبفهی ۹.



«وشبانگاه آوردند پیش وی (عیسی) دیوانگان بسیار، ودیوها از ایشان بدر کرد بسخن خود وشفا داد...»

(انجیل معظم چاپ مسینا. رم ۱۹۵۱ م. ص ۸۸)

«بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم.»

(حافظ شیرازی. دیوان ص ۲٤۳)

«اورا قریب چهل پسر بوده و فرزندزادگان بیشمار از ایشان منشعب گشته‌اند... اما آنچ از پسران و پسرزادگان او معروف و مشهورند...» (رشیدالدین فضل‌الله. جامع التواریخ. ج ۲ ص ۹۰)

«خنک گرسنگان و تشنگان از برای طاعت و تقوی، زیرا سیری و خجستگی یابند.»

(انجیل معظم. ص ۵۸)

«چه غم از تابش خورشید قیامت دارد
هر که درسایهٔ مژگان تو درخواب رود؟»

(صائب تبریزی. نقل از جنگی خطی)



«فرشتگان آسمان تبسم کنان در کنار کودك خواب و بیدار زمین خم گردیده بانفس مشك بیز خود عارض نازنین او را... نوازش میدادند.» (محمدعلی جمال‌زاده. هفت‌قصه. ص ۷٦)

«ودرمیان همسایگان دیگرخود آنها رااز همه پست‌تروخوارتر میشمرده اند.»

(عباس اقبال. خاندان نوبختی. ص ط)

«يك عده از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطهٔ قبول مذهب جعفری از مدافعین جدی این آئین شده...»

(عباس اقبال. ایضاً ص ۱)

«و زمزمهٔ جویبار و خندهٔ چمن و درخشیدن ماه و خورشید و ستارگان و سرود مرغان و گویندگان ایران جفت کرده، آنچه را

از خوبی میهن بگفتن در نمیگنجد بیابند.»

(محمد حجازی. اندیشه ص ۲)

**تبصرهٔ ۱** - باید دانست که درزبان تخاطب، درجمع این گونه کلمات بجای «- ان»، «- ها» بکار برند: زنده، زنده‌ها - مرده، مرده‌ها - ستاره، ستاره‌ها.

واز قدیم نیز گاه نویسندگان ما این شیوه رابکار برده‌اند:

«و ایمان نیاورده‌ام **بفرشته‌های** خدا و کتابهای او ...»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. ص ۱۳۵) ۱

**تبصرهٔ ۲** - جمع پله (در پهلوی parrak)، پلکان و پله‌ها آید.

**۱۵ - اعداد را به «- ها» جمع بندند:** ده‌ها - صدها - هزارها - ده هزارها:

«نوابغ علم ودانش از قبیل ابوعلی‌سینا ... و ابوالمعالی جوینی و **صدها** امثال ایشان را که ضبط اسامی ... آنها از حوصلهٔ این مقاله بیرون ... است.»

(همائی. مقدمهٔ مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی. تهران. چاپخانهٔ مجلس ص ۲ - ۴)

**تبصرهٔ ۱** - هزار را به «- ها» و «- ان» هر دو جمع توان بست:

«بمژگان سیه کردی **هزاران** رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت **هزاران** درد برچینم.»

(حافظ شیرازی. دیوان. ص ۲۴۳)

«او نیز مانند **هزاران** کس دیگر درجنگل بسرمیبرد.»

(ص. هدایت. انیران ص ۳۷)

«**هزاران** سال برق شمشیر و نیزهٔ دلیران ایران را پیوسته در میدان نبرد روشن می‌بینیم.»

(محمد حجازی. اندیشه ص ۲)

---

۱ - و نیز «فرستاده‌ها» در تاریخ بیهقی. رك: ص ۷ س ۵ همین رساله.



«از همه عجیب‌تر این بود که میدید درخواب جاهای بسیار دور رامی‌بیند،... راههای دورمیرود و**هزاران** اتفاق‌می‌افتد، درصورتیکه اواز جای خود تکان نخورده است.»

(کاظم‌زاده ایرانشهر. مقدمهٔ هفتاد ودو ملت. ص ۷)

«یگانه‌ای که از شرف دو عالمند چاکرش
زکائنات منتخب سه روح وچار گوهرش»

«بپنج حس وشش جهت نثار هفت اخترش
بهشت خلد و نه فلك فکنده سایه معجرش»

«بخلق‌داده سیم وزرنه ده، نه صد، **هزارها**.»

(قاآنی. دیوان چاپ علمی - معرفت ص ۳۷۷)

**تبصرهٔ ۲** - «هردو را» به «هردوان» جمع بندند (ولی درمعنی تفاوتی ندارند):

«بهرنیك وبد **هردوان** یك منش     برازاندرون **هردوان** بد کنش.»

(ابوشکور بلخی. رودکی ج ۳ بقلم سعیدنفیسی. ص ۱۲۳۵ طبع کتابفروشی ادب)

«پس از **هردوان** بود عثمان گزین     خداوند شرم و خداوند دین.»



(فردوسی طوسی. شاهنامهٔ بخ ج ۱ ص ۶)

«بهتر همان بود که بمانید **هردوان**
او در دلال خویش وتواندرضلال خویش.»

(ملك‌الشعرا بهار. مجلهٔ آینده سال دوم. ص ۸۰۰)

**تبصرهٔ ۳** - «بسیار» که قید کثرت است به «- ان» جمع بسته‌شود:

«اما اول را نشاید که اندر وی دو وجه بود: یکی واجبی ویکی ممکنی، یکی اول ویکی دوم، که وی واحد محض است. پس از وی کثرت نیاید بیکبار، وبی‌آنکه بعضی از آن **بسیاران** سبب دیگر بوند.»

(ابن‌سینا. دانشنامهٔ علائی. علم الهی. مصحح نگارنده. چاپ انجمن آثار ملی ۱۳۳۱. ص ۱۱۴)

**۱۶ - جمع معدود** - در زبان فارسی معدود عادةً مفرد آید

برخلاف زبانهای اروپایی ۱ ،اماجایی که‌عدد ومعدود بصورت ترکیب استعمال شوند، گاه معدود رابسیاق فارسی به«- ان» جمع بسته‌اندو گاه بسیاق عربی :

هفت آباء ، هفت اختان، هفت اخیار ، هفت اعضاء ، هفت‌الوان، هفت تنان، هفت خواهران ، هفت داوران، هفت قراء ، هفت گردان ، هفت مردان، هفت وجوه‌صرف، پنج حواس، چار ارکان ۲ :

«وحال چیزها چنین نیست که‌مردم واسب و گاو مثلا یك سپس دیگر نیند ... وچهار طبایع یك سپس دیگرنیند.»

(ابن‌سینا . دانشنامهٔ علائی . علم‌الهی . چاپ‌نگارنده . نشریهٔ انجمن آثار ملی ۱۳۳۱ . ص ۱۱۲ )

«دولتت را خدای عز وجل آفریند دگر چهار ارکان ۳ .»

(مسعود سعد . دیوان .ص ٤٥٤ طبع کتابفروشی ادب

«ازین چار ارکان ۳ که‌دارای (دانی) بنام

ببین کاین هنرها جز اورا ٤ کدام ؟» .

( اسدی . گرشاسب نامه.ص ۱۰)

ز چارارکان برگرد و پنج ارکان جوی

که هست قائد این پنج ، پنج نوبت لا .»

(خاقانی شروانی . دیوان ص ۹)

«زمین آمد از اختران بهره‌مند هم ازهرسه‌ارکان زچرخ بلند.»

( اسدی . گرشاسب‌نامه.ص۸)

---

۱ - در عربی تمیز عدد از سه تا ده جمع مجرور آید : خمس تفاحات ؛ از یازده تا نود و نه مفرد منصوب : احد عشر کتاباً ؛ و برای صد و هزار مفرد مجرور : ماة رمانة ، الف سفرجلة . ۲ - رك : شمارهٔ هفت وهفت پیکر نظامی . بقلم نگارنده . از انتشارات مجلهٔ پشوتن .تهران۱۳۲۷ ص۲۷ ، ورك : فرهنگهای فارسی در مواد فوق .

۳ - آب و باد وآتش وخاك. ٤ - خاك را .



«وین هفت گوهران ۱ گدازان را

سقراط باز بست بهفت اختر .»

( ناصر خسرو . دیوان مصحح تقوی ومینوی.تهران۱۳۰٤-۱۳۰۷ص۱٤٦ )

«چه اند این لشکر تازنده هموار

که اند این هفت سالاران لشکر .»

( ناصرخسرو . ایضاً ۱۸۱)

«زینگونه گذشت سالیان برهفت کاندر تعب‌است هفت‌ارکانم .»

( ملك‌الشعرا بهار . مجلهٔ دانشکده. سال اول شمارهٔ٤.ص۲۰۹)

گاه گویندگان و نویسندگان معدود را در غیر مورد ترکیب بضرورت شعریاتقلید ازعربی، جمع آورده‌اند واین برخلاف قیاس‌است:

«این همه‌را ماهیت جزانیت است که‌اندر ده‌مقولات همی افتد.»

( ابن سینا . دانشنامهٔ علائی . علم‌الهی چاپ نگارنده ۱۳۳۱ ص۸۲)

«عددش هست ده هزار ابیات همه امثال وپند ومدح وصفات.»

( سنائی غزنوی . حدیقه . بنقل دانشنامهٔ علائی مصحح آقای خراسانی ص۱۱٦ح۱)

«ز بحر علم دارم صد کتب من در او بنهاده‌ام اسرارلب‌من .»

( فریدالدین عطار نیشابوری . بنقل دانشنامه . ایضاً ص ۱۱٦ ح ۱)

در اسماء امکنهٔ مرکب از عدد ومعدود، گاه معدود جمع است: دو برادران ( کوهی نزدیك قم)، چهار برادران (محله‌ای برشت)،هفت تنان ( موضعی بشیراز و کوهی در بختیاری ۲ )، چهل تنان (موضعی بشیراز)، چهل‌نابالغان( کوهی درجنوب نهاوند) ۳ ،پنج احشام(موضعی درلارستان) ٤ .

**۱۷** - گاه در زبان فارسی **اسم جمع** را جمع بندند و علامت آن «- ها» ست : دسته ، دسته ها - فوج ،فوجها - جمعیت ، جمعیتها -

---

۱- مراد هفت فلزاست . ۲ - جغرافیای سیاسی . کیهان . تهران۱۳۱۱ص۴۳۰.

۳- ایضاً . ص ۳۹۰ . ٤- ایضاً ص ۲٤۲

انجمن، انجمنها ـ هنگ، هنگها ـ تیپ ، تیپها .

تبصرهٔ ۱ ـ قوم و گروه وامت را به «ـ ها» و «ـ ان» هردو جمع بندند : قومها (خویش و قومها) ، قومهای مختلف جهان .

« همه قومان یزش کردند و پوزش
به پیش دادگر زاری و خواهش .»

(زرتشت بهرام پژدو. اردای ویرافنامه چاپ بمبئی ۱۹۰۲ م. ص ٤)

« خسروان بدان پنجروز حقهای حشم وگروهان [وبزرگان] بگزاردندی و حاجتها روا کردندی .»

(بیرونی. التفهیم مصحح همائی . تهران ۱۳۱٦ ـ ۱۸. ص ۲۵۳)

« چنانکه اندر آن جهان اندرمحل رؤیت، گروهانی که خداو ندرا ببینند غایب باشند حاضرشوند وگروهانی که حاضرباشندغایب شوند.»

(ابوعلی جلابی هجویری . کشف المحجوب. ص ۳۸۸)

« گروه های دشمن شبیخون زدند .»

« وقلاده گشتن سخنی که ایشان ( پیغمبران ) از خدای خلق را گفتند اندر گردنهاء امتان ...»

(جامع الحکمتین . ناصرخسرو بلخی. ص۲۲۵)

تبصرهٔ۲ ـ «مردم» به «ـ ان » جمع بسته شود: «مردمان بسیاردر راه دیدم »

**۱۸** ـ ضمیر منفصل در زبان فارسی ازینقرار است :

| مفرد | جمع |
|---|---|
| من | ما |
| تو | شما |
| او ، وی ، آن | ایشان ، آنان |

چنانکه مشاهده میشود «ما، شما، ایشان، و آنان» خود جمع اند





و جمع بستن آنهالزومی ندارد،معهذا امروز در تداول گویند: «ماها» و «شماها» و در افغانستان گویند : «مایان» و « شمایان » ۱ . در قدیم نیز بندرت این گونه جمع بکار رفته است :

قوم را گفتم : چونید شمایان به نبیذ ؟
همه گفتند : صواب است صواب است صواب!

(فرخی سیستانی. ازچند نسخهٔ خطی)۲

« و غلامان گردن آورتر از مرگ خوارزم شاه شمّه‌ای یافته بودند، شمایان رابدین رنجه کردم تا ایشان را ضبط کرده آید ۳ .»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. مصحح مرحوم ادیب ص۳۵۸)

« ورکسی گوید مایان همه سنجر نامیم
گویمش نی نی، رومنکم اولی الامر بخوان.»

(انوری ابیوردی . ازنسخهٔ خطی)

**۱۹** ـ جمع این و آن ـ ضمیر اشاره را دو صیغه است : «این» برای اشارهٔ بنزدیك، و «آن» برای اشارهٔ بدور، و این دو چون جمع بسته شونددر حیوان گویی: اینان، آنان، ودرغیر حیوان: اینها، آنها ٤. ولی از قدیم درجمع این ضمایر برای حیوان وانسان نیز «ـ ها» آورده‌اند :

« همه تفاخر آنها بجود و دانش بود
همه تفاخر اینها بغاشیه است وجناغ .»

(منجیك ترمذی . بنقل لغت فرس ۲۳٦)

« مقرر است که آنهائی که بیعت میکنند بوالیان امر ، دست خدا بالای دست ایشان است .»

( ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکترغنی ودکترفیاض ص۳۱٤)

۱ ـ سبك شناسی ج ۲ ص۷۷ .    ۲ـ درچاپ عبدالرسولی ص۱٦(متن): قوم راگفتم چونید شما با سه نبید ـ ودرحاشیه (شمایان به نبید).    ۳ ـ در تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۳۵۲ « شمارا » ثبت شده و اصح همانست که در متن آمده، رك : تاریخ بیهقی مصحح سعیدنفیسی ص ٤۲٤.    ٤ـ ترجمه ص۷٤ـ۷۵ ؛ قبنهوح۱ص۹۲ـ۹۳.



« پس پدید آمد کز امت رسول گروهی پنهان‌اند ، و گروهی آشکارااند ، و آنها که پنهان‌اند فرشتگان‌اند بحد قوت ... و آنها که آشکارااند، پریان‌اند بحد قوت . »

(ناصرخسرو . جامع‌الحکمتین. مصحح نگارنده‌وهانری کربین ص ۱۴۲-۳)

« نیم از آن کاینها بر دین محمد کردند
گر ظفر یابد بر ما نکنند ترک طراز . »

(ناصرخسرو . دیوان ص ۲۰۳)

«نوابغ علم و دانش از قبیل ابوعلی سینا . . . که ضبط اسامی واحصاء مؤلفات و آثارادبی‌وعرفانی آنها ازحوصلهٔ‌این‌مقاله‌بیرونست.»

(همائی . مقدمهٔ مصباح‌الهدایه ص ٤)

«رفیق او بود یا برادرش؛ چون هر دو آنها یك شکل بودند.»

(ص . هدایت.انیران .ص۳۸)

**۲۰ - جمع که و چه (استفهامی)**.-« که»استفهامی‌چون‌درمورد کسان (ذوی‌العقول) بکار میرود ، بنابرین در جمع به «- ان» ملحق شود، منتهی چون این کلمه در قدیم key با یاء مجهول تلفظ وبایاءنوشته میشد ۱ ، بدین‌جهت‌درجمع آن« کیان» گویند: بزرگترین نویسندگان ایران کیانند ؟

« از کیان است چرخ سر پنجه
که بشاه کیان درآویزد ؟ »

(خاقانی شروانی . دیوان ص ۵۳٦)

و در جمع «چه» که برای غیر ذوی‌العقول بکار رود « چها » آورند: درین سفر بر ما چها رفت ، خدا میداند .

«سحربلبل حکایت با صبا کرد
که‌عشق‌روی گل‌با ماچها کرد.»

(حافظ شیرازی . دیوان ص ۸۹)

---

۱- مثلا رك : ترجمان البلاغهٔ محمدبن عمررادویانی ، باهتمام احمد آتش . استانبول ۱۹٤۹ م.ص۱۵۰ (صفحهٔ اول چاپ عکسی) ؛ سندبادنامهٔ محمد بن‌علی ظهیری،باهتمام‌احمدآتش. استانبول ۱۹٤۸م. ص ۲۲٦ و ۲۲۷ وغیره ؛ المعجم شمس‌الدین محمدبن قیس رازی باهتمام مدرس ص ۱۸٦ و ۱۸۷ وغیره.



**۲۱ - جمع کلمات‌مرکب** - کلمات‌مرکب (اعم‌ازآنکه‌مرکب از دو اسم باشند ، یا از دوفعل یا ازدومصدر مرخم یا ازاسم و صفت، یاازاسم‌وپسوند ،یاازاسم‌وفعل ویا مضاف‌الیه ومضاف(دراضافهٔ‌تشبیهی) درحکم کلمات بسیط‌اند وطبق قاعده‌های گذشته،«- ها»یا «- ان»بآخر آنها ملحق‌شود : کتابخانه‌ها - چاپخانه‌ها؛ کشمکشها- رفت وآمدها، زد و خورد ها ؛ نوروزها - بزرگ‌مردان،نیکورویان، ستبر گردنان، پشمینه پوشان ، خوشحالان ، خوشرویان ؛ بیمارستانها ؛ دادگاهها ، آموزشگاهها ، سپهبدان،باغبانان ، ستمگران ، شهریاران، مه‌طلعتان ، سروقدان ، گلعذاران :

« شاه شمیران گفت: ای شیرمردان ! این همای را از دست این مار که برهاند؟ »

(خیام ؟ نوروزنامه.ص ٦٦)

« پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود »

(حافظ شیرازی . دیوان .ص ۱۳۸)

تبصره - در کلمات مرکب از مضاف و مضاف الیه ، یامضاف الیه (مقدم)ومضاف(مؤخر)، قاعده آنست که علامت‌جمع بمضاف ملحق شود:سردارسپاه،سردارانسپاه- بزرگ‌قوم،بزرگان‌قوم -امیرمؤمنان، امیران مؤمنان- سپهسالار، سپهسالاران- قافله‌سالار، قافله سالاران- مردخدا، مردان خدا - گلبرگ ، گلبرگها - سردرد ، سردرد ها .

« و قصه‌هاء امیران مؤمنان که بودند تا بدین‌وقت یاد کردیم.»

(ترجمهٔ تفسیر طبری . بنقل نمونهٔ سخن فارسی . دکتربیانی. ص ۸)

« جان گرگان و سگان ازهم جداست
متحد جانهای شیران خداست . »

(مولوی. مثنوی . چاپ علاءالدوله‌ص ۳۳٤ س ۹)



**۲۲-جمع بستن جمعهای عربی** ۱ - نویسندگان و گویندگان پیشین، برای تصرف در کلمات مستعار، جمعهای عربی را بسیاق فارسی مجدداً جمع بسته‌اند ۲ :

«مرترا **معجزاتهای** قوی است زیر شمشیر تیز و زیر قصب»

(فرخی سیستانی . دیوان ۱۵)

«بیابان در نورد و کوه بگذار **منازلها** بکوب و راه بگسل.»

(منوچهری دامغانی . دیوان ص ۵۲)

«**مکارمها** بحکم تو گرفتست استقامتها
که باشد استقامتهای کشتیها بلنگرها.»

(منوچهری . ایضاً ص ۲)

«بهار نصرت ومجدی واخلاقت **ریاحینها**
بهشت حکمت وجودی وانگشتانت **کوثرها**.»

(منوچهری. ایضاً ص۲)

«و دیگر که از مرکز پیدا شود **عجایبهاء موالیداز معدنیات** چون یاقوت و زمرد و زر وسیم ...»

---

۱- در «بندهش» پهلوی (بند XVIII ، ۴۱)شکل kôf_ân - îhâ - (کوهها) وجود دارد که هم علامت جمع- ان دارد وهم نشانهٔ جمع- یها ، ولی چون این شکل در ادبیات پهلوی منفرد است ونظیر آن هم در زبان فارسی(کلمات فارسی الاصل) موجود نیست، محتمل است که این ترکیب ناشی از خطای کاتب باشد . رك :
Blochet , Etudes de Grammaire Pehlevie , p.37 .

۲- بعض جمعهای عربی در فارسی مفرد گرفته شده اند و تاکنون بهمان معنی مفرد استعمال شوند مانند : حور (جمع احور وحوراء) ، مصاف (جمع مصف) و ظاهراً ازین قبیل است مسلمان(جمع مسلم بسیاق فارسی باتصرف). ومداخل در تداول (جمع مدخل) (نهج الادب ص۳۵۷) واین کلمات را بسیاق فارسی جمع بسته‌اند :

**حوران** بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است. (سعدی)

احتمال میرود که بقیهٔ کلمات جمع مذکور در فوق را نیز مفرد محسوب داشته جمع بسته‌اند ونیز ممکن است آنهارا منتهی المجموع (جمع الجمع) نامید.



( ترجمهٔ کشف المحجوب سجستانی .
چاپ هانری کربین. تهران ۱۳۲۷ ص ۴۷)

«سخنهاء لطیف و **امثالهاء** خوش بکار دار .»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه .ص۱۳۸)

«و گرشاسب ... پیرامن دریاء محیط برگشت و آن جزیرها و **عجایبها** بدید و از آنجا بمغرب شد .»

(تاریخ سیستان.مصحح بهار . تهران ۱۳۱۴ ص ۵)

«و همهٔ **ملوکان** آنشب زبان بسته گشتند.»

(تاریخ سیستان . ایضاً ص ۶۰)

«من **معانیهای** او را یاور دانش کنم
گر کند بخت توشاها خاطرم را یاوری.»

( ازرقی هروی . ازنسخهٔ خطی)

« ای ملکی که همهٔ **ملوکان** مملوك تواند .»

(خواجه عبدالله انصاری . هفت حصار . بنقل سبك شناسی ج ۲ص ۲۴۲)

«عمربن الخطاب سعدبن وقاص را بمشورت صحابه و بزرگان دین با اشراف ومبارزان و **وجوهان** عرب سوی کارزار عجم فرستاد.»

(مجمل التواریخ و القصص . مصحح بهار . تهران ۱۳۱۸ ص ۲۷۲)

«و آنست که چاه ساخت بحکمت (مقنع) و سیماب در آن ریخت با **اخلاطهایی** که داشت .»

(مجمل التواریخ والقصص.ص۳۳۵)

«بدان تا دوسه خرقه آرد بهم بسر می‌دویدی در **اطرافها** .»

(کمال الدین اسمعیل . دیوان چاپ ملك الکتاب . هند.ص ۶)

« ای بگفته در دلم **اسرارها** وی برای بنده پخته کارها .»

( مولوی . کلیات ص ۶۷)

« ایزد عز وجل **احوالها** بویراف نماید .»

(مقدمهٔ ترجمهٔ قدیم ارداویر افنامه . اردا ویرافنامه
بقلم نگارنده . یادنامهٔ پورداود ج ا ص ۲۰۹ )

«از عجایبهای عالم سی و دو چیز عجیب
جمع می بینم عیان درروی آن مه بی‌حجیب.»
(سعدی . طیبات. کلیات سعدی چاپ مطبعهٔ
حاج عبدالرحیم ۱۳٤٦ قمری ص ۲٦۲ )

« هرچند صائب میروم سامان نومیدی کنم
زلفش بدستم میدهد سر رشتهٔ آمالها .»
( صائب . بنقل نهج‌الادب.ص ۳۵۷)

« عجب ماهی بمحبوبی سر آمد     مداخلهای خوبی رادرآمد.»
(محسن تأثیر. بنقل نهج الادب.ایضاً)

«ای کرده حال‌خود عیان از صورت احوالها
آیینه دار هستیت تغییرها در حالها .»
(محسن تأثیر . بنقل نهج‌الادب.ایضاً)

«یافت گردیوانه‌ای جای غمت، از بهر چیست ؟
از عجایبهای دوران دیو را خاتم رسید . »
(نظیری . بنقل نهج‌الادب . ایضاً)

«ترا از کاف کفرت‌هم خبر نیست     حقایقهای ایمان را چه دانی؟»
«چو از شأن‌نزولت آگهی‌نیست     دقایقهای قرآن را چه‌دانی؟»
( ؟ بنقل نهج‌الادب.ایضاً)

«صدراعظم ! اخبارات ۱ مملکت چه است ؟»
( ذبیح بهروز . جیجك علیشاه . بنگاه پروین تهران ۱۳۲۰ ص ١٤)

## ۳ - ات

سومین علامت جمع «ـ ات» است، و این علامت مأخوذازعربی است . در زبان اخیر «ات» علامت جمع مؤنث سالم است .

درعربی هر گاه علامت تأنیث موصوف « ة » باشد، بهنگام جمع

۱ - در عنوان (۳: ـ ات) مادهٔ ط درین باب توضیح خواهیم داد .



بستن، این علامت حذف و«ات» بآخر کلمه ملحق شود ۱ .

اسم مؤنث درموارد ذیل به «ات» جمع بسته شود:

الف - هراسمی که بتاء ختم شود مانند : شجرة، شجرات ـ ناقة ، ناقات ـ کلمه، کلمات ـ عادة ، عادات .

استثنا ـ امرأة، شاة، قلة، امة (بفتح اول ودوم) ، امة (بضم اول وفتح دوم مشدد ) ، ملة وشفة .

این قاعده در فارسی جاری نیست .

ب - اعلام مؤنث بطور مطلق : زینب، زینبات ـ مریم، مریمات.

این جمع نیز در فارسی رایج نیست .

ج - مصدری که زیاده برسه حرف داشته باشد و این قاعده در فارسی معمول است : استخراج، استخراجات ـ امتیاز ، امتیازات ـ انعام، انعامات ـ انتخاب، انتخابات ـ احساس، احساسات ـ اداره، ادارات ـ بیان، بیانات ـ تنبیه، تنبیهات ـ تشریح ،تشریحات ـ تصادف، تصادفات ـ تذکر، تذکرات ـ تعهد ، تعهدات ـ تفأل ، تفألات ـ تسجیل ، تسجیلات ـ تعقیب، تعقیبات (نماز) ـ تعلیق، تعلیقات ـ تذکار، تذکارات ـ تجسس، تجسسات ـ توجیه ، توجیهات ـ ترکیب، ترکیبات ـ تشریف ، تشریفات ـ تحقیق ، تحقیقات ـ تظاهر ، تظاهرات ـ تبلیغ، تبلیغات ـ تسلیح ، تسلیحات (ادارهٔ) ۲ ـ تأمین، تأمینات (ادارهٔ) ۳ :

«برسیدن این احکام وتشریفات بغایت مبتهج و خرم شد . »
(حافظ ابرو . ذیل جامع‌التواریخ ص ٦۵)

«استطراداً بعضی اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و اساتید او وتلامذهٔ او وتنقلات او و تاریخ وفات او بدست آوردیم . »
( محمد قزوینی . تعلیقات شد الازار تألیف
معین‌الدین جنیدشیرازی. تهران۱۳۲۸ص ٤۹۲)

۱ـ حذف «ة» درین مورد تکسیر محسوب نمیشود .     ۲ ـ از شعب نظام .
۳ ـ از شعب شهربانی (نظمیه) .

«مؤلف این کتاب معاصر سلطان ولد بوده **واطلاعات مفید** از تاریخ خاندان مولانا بدست داده و خامه‌ای توانا داشته است.»

(بدیع الزمان فروزانفر . مقدمهٔ رسالهٔ مولانا . ص ج ـ د)

«درحقیقت رشتهٔ حیات معنوی وفرهنگی که کارنامهٔ **افتخارات** وسرمایهٔ بقاء ورشد ملی است ازهم گسیخته وپایهٔ کاخ مدنیت آن قوم متزلزل و منهدم میشود.» (جلال همایی.مقدمهٔ مصباح الهدایه.ص۲)

«اگر کتب و مؤلفات فارسی‌در اثر **تهاجمات و تعدیات** اقوام بیگانه وبواسطهٔ **اختلافات** سیاسی ومذهبی خانمان برانداز داخلی... از میان نرفته، و لااقل یك دهم از آنهمه آثار در دست بود، اکنون ایرانیان از حیث دانش وفرهنگ در ردیف ثروتمندترین ملل متمدن جهان بودند.»

(جلال همایی . ایضاً ص ۲)

«امروز بقایای‌این **توهمات** درمیان شرقیان‌هنوز موجوداست.»

(کاظم‌زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد و دوملت.ص ۸)

«نوع بشراز قدیم‌ترین ازمنهٔ ماقبل تاریخی همراه با**احتیاجات** ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرگ دیگری نیزداشته ...»

(عباس اقبال . خاندان نوبختی . تهران ۱۳۱۱ ص ه)

**استثنا** - بعض مصدرها که بروزن تفعلة (= باب تفعیل) و فعلله (= باب دحرجة) هستند ازین قیاس مستثنی باشند: تجربه، جمع مکسر آن تجارب آید ودرفارسی: تجربه‌ها- ترجمه، نیزجمع مکسروی تراجم ودر فارسی: ترجمه‌ها . اما تحیة را به تحیات جمع بندند.

**نکته** - باید توجه داشت که فصیحان گذشته کلمات مذکور در فوق را بسیاق فارسی نیز جمع بسته‌اند:

«پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ، ارنه **حکایتها** بود.»

(حافظ شیرازی . دیوان . ص ۱۳۸).





د - اسم فاعل و اسم مفعول وصفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه[1] نیز درحکم قاعدهٔ فوق هستند و درجمع مؤنث «ة» حذف و«ـ ات» بدانها ملحق شود :

عالمة، عالمات-معلمه، معلمات-مقدمة،مقدمات- ملحقة،ملحقات- سیده، سیدات- سیاره، سیارات - حمام ، حمامات. این قاعده درفارسی مجری است :

«چون این فاعل که **متولدات** ازوست ، نفس نیست لابدجوهر (است)»

(ناصر خسرو . جامع الحکمتین . ص ۱۲۹)

«گفتند که طبیعت- کو نگاهدارندهٔ**مصورات** است- رطوبت یا حرارت است .»

(ناصرخسرو . ایضاً ص ۱۲۸)

« ای بخود مشغول گشته چون نبات
چیست نزد توخبر زین **کاینات** ؟ ..»

«بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر!
خطهاش از **کائنات و فاسدات** ...»

« خط ایزد را نفرساید هگرز
گشت‌دهرو**کاینات‌وسامکات**...»

«عاقلان رادر جهان جایی‌نماند
جز که‌در کهسارهای **شامخات**.»



(ناصرخسرو. دیوان ص ۷۹)

«ده هزارطاق جامه از **مستعملات** آن‌نواحی بدهد بیرون هدیهٔ نوروز و مهرگان .»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ چاپ دکتر غنی ودکتر فیاض ص۱۶)

« **ملتمسات** ایشان راعلی‌الفور مبذول فرمودی .»

(رشید الدین فضل‌الله. جامع التواریخ ج۲ باهتمام بلوشه. لیدن ۱۳۲۹ قمری‌ص۲۲۱)

۱- مراد کلماتی است بوزنهای مذکور، نه بمعانی آنها.

«بنابرین مقدمات بیهانهٔ آنکه در لشکر بر نشستن کسالت نمود....»

(حافظ ابرو . ذیل جامع التواریخ. ص۱۴۶)

«و بکلی از محالات و ممتنعات عادی است.»

(محمد قزوینی . تعلیقات شدالازار.ص ۴۸۸)

«چون نخستین کتابی است که متضمن شرح مشکلات مثنوی است، از اینرو در خور اهتمام و شایستهٔ تعظیم تواند بود.»

(بدیع الزمان فروزانفر . مقدمهٔ خلاصهٔ مثنوی. تهران ۱۳۲۱ص ۶)

«امابیشتر محفوظات استاداز گفتار متقدمان پارسی و تازی بود.»

(بدیع الزمان فروزانفر . مقدمهٔ رسالهٔ مولانا.ص پ)

«براثر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته ...»

(عباس اقبال . خاندان نوبختی . ص ه)

«تاریخ ادیان ومذاهب و احوال مللونحل وشرح آراء ومقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شئونو متعلقات زندگانی ادبی واجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر وتبدیل... بوده...»

(عباس اقبال . ایضاًص ه)

«اگر کتب و مؤلفات فارسی ... ازمیان نرفته و لااقل یکدهم ازآنهمه آثار در دست بود، اکنون ایرانیان ازحیث دانش وفرهنگ در ردیف ثروتمندترین ملل متمدن جهان بودند.»

(جلال همایی . مقدمهٔ مصباح الهدایه . ص ۲)

«از تعیین محل وواقعات خودداری کردهام.»

(محمدحجازی . پریچهر، ص ۷)

«باری بهرجهت، این موجودات که خوب پراکنده وجابجا شدند . . .» (ص . هدایت . ولنگاری.ص ۵۶)

«اماحاجی ابوتراب دکانتنباکوفروشی رابهم زد وصاحب املاک و مستغلات شد.»

(ص . هدایت . حاجی آقا.ص ۳۱)



«ستارهٔ مریخ فرمان سیارات مطاع را بجان ودل پذیرفت.»

(ص . هدایت . ولنگاری.ص ۷۱)

«انواع منسوجات ایران و خارجه.»

(از لوحهٔ یك مغازهٔ پارچه فروشی)

توضیح- بسیاری از اسم فاعلها واسم مفعولهای مذکر را در فارسی وعربی متأخر به «- ات» جمع بندند چنانکه در جمع: مایع، مسکر، معقول، مجهول، مسموع ؛ گویند : مایعات ، مسکرات، معقولات ، معلومات، مجهولات و مسموعات. ✲

ه - درجمع مصدرهای مختوم به - یة (مصدرجعلی) و جمع کلمات مؤنث منسوب،طبق قاعده «ة» حذف و کلمه به «- ات» ملحق گردد. شرعیة،شرعیات-معنویة،معنویات،نفسانیة،نفسانیات- کیفیة، کیفیات- خصوصیة، خصوصیات- کلیة، کلیات- جزئیة،جزئیات- حبسیه ،حبسیات،

---

✲ علاوه برآنچه گفتهشد، درعربی هراسم مؤنثی که علامت آن الف ممدوده یامقصوره باشد درجمع به «- ات» ملحق گردد، مانند: صحراء ،حبلی که جمع آنهاصحراوات وحبلیات است.

تبصره- دراعمال قاعدهٔ فوق درزبان عربی بنکات ذیل باید توجه کرد :

الف -اگر علامت تأنیث الف ممدوده باشد، در جمع به «- ات» باید قاعدههای ذیل را بکار بست :

۱ - اگر ما قبل همزه، الف مسبوق بواو نباشد در جمع ، همزه قلب بواو میشود مانند حمراء که جمع آن حمراوات است.

۲ - اگر ماقبل همزه ، الف مسبوق بواو باشد در جمع فقط «- ات» بدان ملحق گردد، مانند: عشواء ، که در جمع عشواءات شود ، و حواء که در جمع حواءات گردد .

ب - هر گاه علامت تأنیث الف مقصوره باشد درجمع به «- ات» باید قاعدههای ذیل را اعمال کرد :

۱- اگر همزهٔ مقصوره حرف سوم و مقلوب از واو یا یاء باشد، درجمع بحرف اصلی باز گردد، مانند : رجا و فتی ، که در جمع رجوات و فتیات شود.

۲- هر گاه همزه حرف چهارم یا بالاترباشد ، درجمع مطلقاً قلب بیاء شودمانند: ذکری، ملتقی، که جمع آنها ذکریات و ملتقیات است .

(قصاید) - دخانية ، دخانيات (ادارهٔ) -اجرائية ، اجرائيات ۱ -فكاهية، فكاهيات-فهلوية،فهلويات-اجتماعية،اجتماعيات-اقتصادية،اقتصاديات۲ .

آقای مجتبی مینوی نوشته‌اند ۳ :«از این‌قسم ... است که کلمات مختوم به - یات پیداشده است، یعنی پس از حذف موصوف یا منسوب، صفت یانسبت را جمع بسته و بصورت اسم جنس بکار برده‌اند،مثل: ادبیات ، خصوصیات ، احتمالیات، وهمیات ، معدنیات، جزئیات ؛ علوم عقلیه‌و علوم نقلیه وعلوم ریاضیه بدل میشود به‌عقلیات‌و نقلیات‌و ریاضیات؛ ابوریحان بیرونی درفهرست کتب رازی (چاپ کراوس) طبیعیات و منطقیات و ریاضیات و نجومیات و کفریات و کیمیائیات او را تعداد میکند؛ بجای مناهج عملیه و مسالك علميه میتوان عملیات و علمیات گفت (الملل والنحل شهرستانی چاپ طهران ص۱۱۱) ؛ الکیفیات والانفعالیات والکمیات (کتاب المقاومات سهروردی‌ص ۱۳۹)؛ کلیات قانون یعنی آن قسمتی از کتاب قانون ابن‌سینا که از اصول کلیهٔ طب بحث میکند، کلیات سعدی یعنی مجموعهٔ کلیهٔ تصنیفات او؛ غزلیات جمع غزل نیست بلکه اساساً بمعنی ابیات یا قطعات غزلیه است؛ ناصرخسرو در بارهٔ ابوالعلاء معری گوید : «نواب و ملازمان او کار شهر میسازند مگر بکلیات که رجوعی باو کنند.» (سفرنامهٔ چاپ برلن ص۱۵) ؛و در زادالمسافرین از روحانیات و جسمانیات و نفسانیات بحث‌میکند ( ص ۱۶۷ و ٤۱۱ چاپ برلن) ؛ درمقدمهٔ کلیلهٔ بهرامشاهی از قول برزویه آمده است که «تو بیك اشاره بر کلیات و جزویات فکر من واقف گشتی.» (ص۳٦چاپ امیر نظام)؛ سلطانیات واخوانیات بمعنی‌مراسلات دولتی و مراسلات شخصی و دوستانه در ضمن حواشی مرحوم قزوینی

۱ -«هنگ اجرائيات» از شعب نظام . ۲ - باید دانست که مفرد بعض کلمات مزبور در فارسی متداول نیست . ۳- رك: یت مصدری‌بقلم آقای مجتبی مینوی. چاپ‌مجلهٔ یغما.تهران سال ۱۳۲۹ شمسی ص ۲ .



بر چهار مقاله (ص ۱۰۳) و در راحة الصدور (ص۱۱۱) آمده است ؛ در مرصادالعباد به ملکوتیات (صفحات ۲۵و۳۲و۳۳) و اربعینیات (ص ۱٤۱ از چاپ‌مرحوم حاج نجم‌الدوله) برمیخوریم: «هرچه‌ملکوتیاتست بیخهای آن شجره تصور کن و هرچه جسمانیات است تنهٔ شجره.» (ایضاً مرصادالعباد ص ۳٦)؛ سعدی از «سفینهٔ حکمیات و نظم و نثر لطیف» (مواعظ. چاپ مرحوم فروغی ص۱۷۵) بحث میکند؛ در گلشن راز در جواب سؤال چهارم این بیت آمده :

چوجزویات شد دروی مرتب
بکلیات ره برد از مرکب

و در مصباح‌الهدایه (چاپ آقای همائی ص ۸) عندیات بمعنی افکاری که دردل‌قرار میگیرد ، ذکرشده‌است؛ ودرعین الحیاة‌مجلسی (چاپ تهران ورق ۳۲) « خصوصیات زمینها و خانهای ایشان» آمده است...؛ شیخ بهائی در کشکول (چاپ‌تهران‌ص ۱۰۵)از کتاب‌ذو بیتیات قاضی نظام‌الدین نقل‌میکند، ومراد اورباعیات است که بعربی ذو بیتیات (معرب دو بیتی) گویند . » ۱ .

« [حکیم جاثلیق گفت] از کل لبنیات و ترشیها پرهیز باید کردن... ترا از ترشیها و لبنیات نهی کرده‌ام . »

(نظامی عروضی . چهارمقاله مصحح محمدقزوینی . لیدن ص ۸٦)

«ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که **حبسیات** مسعود درعلو بچه درجه رسیده است؟»

(نظامی عروضی . ایضاً ص ٤۵)

«هنر و وسادیه، دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است **ساحلیات** اند . »

(حمدالله‌مستوفی . نزهة‌القلوب . مقالهٔ ۳. بسعی گای‌لیسترانج . بریل۱۳۳۱ص۱۲۰)

۱- پایان نوشتهٔ آقای مینوی.

«دادوستد کل مالیات دیوانی ووجوهات انفادی خزانهٔ عامره...»

(تذکرة الملوك ص ۸)

«از ذکر این خصوصیات منظورم این است ...»

(محمدعلی فروغی. یادنامهٔ پور داود ج۱
باهتمام نگارنده. تهران ۱۳۲۵ ص ۱۳۶)

«امابیشتر محفوظات استاد از گفتار متقدمان پارسی وتازی بود و بابیات جزل وحماسیات میلی هرچه تمامتر بخرج میداد .»

(بدیع الزمان فروزانفر . رسالهٔ مولانا . مقدمه ص پ )

« آثار و نتایج زیان بخش بی حد وحصر که ازفقدان آثارعلمی و ادبی برای ملل و اقوام عالم اتفاق می افتد هزار بار از حلقه‌های مفقوده در فرضیات طبیعی محسوستر و آشکارتراست.»

(جلال همائی . مصباح الهدایة . مقدمه .ص ۲)

« باکمال دقت گوش میداد و در تمام جزئیات آن دقت و سؤالات میکرد.»

(محمد حجازی . پریچهر. ص ۱۹۲)

«فراموشی طبیعی برای ذهن از ضروریات اولیه بشمارمیرود.»

(دکترعلی اکبر سیاسی . علم النفس یاروانشناسی
از لحاظ تربیت . تهران ۱۳۱۷ ص ۱۳۵ )

«مثلا عمارت پنج طبقهٔ موهومی راکه بافلان خصوصیات تصور کرده است ...»

(دکتر علی اکبر سیاسی . ایضاً ص ۲۹؟)

«لبنیات فروشی... شیر، ماست، پنیر، خامه.»

(از لوحهٔ یك دکان لبنیات فروشی)

**تبصرهٔ ۱-** کلمات : ادبیات، غزلیات، رباعیات، عملیات، تجربیات و ریاضیات هرچند دراصل جمع: ادبیه، غزلیه، رباعیه، عملیه محسوبند، عادةً درفارسی آنهارادرجمع: ادب، غزل، رباعی، عمل وتجربه بکار برند:



«بجهت تفسیر وشرح ابیات دردرجهٔ اول از مثنوی و غزلیات ... و رباعیات استمداد جسته‌ام.»

(بدیع الزمان فروزانفر . خلاصهٔ مثنوی. مقدمه. ص ه)

« انسان در وهلهٔ اول که عطف توجه بادبیات کنونی فرنگستان میکند ...»

( محمد علی جمال‌زاده . یکی بودیکی نبود. ص ٥-٦)

«یك موجود وحشتناکی که تمام ادبیات خاج پرستی مثل موم تو چنگولش بود.»

(ص . هدایت . ولنگاری. ص۱)

درجمع غزل ورباعی بهتر آنست که طبق قاعده آنهارا به«- ها» جمع بندند :

«غزل رودکی وارنیکو بود    غزلهای من رودکی وار نیست.»

(عنصری بلخی بنقل لباب الالباب مصحح براون
ج ۲ ، چاپ بریل ۱۳۲۱ قمری ص ٦ )

و بجای عملیات و تجربیات ، بسیاق پارسی عملها و تجربه ها و بسیاق عرب جمع مکسر اعمال و تجارب را باید بکار برد، امادبیات و ریاضیات سخت متداول ومقبول افتاده وازاستعمال آنها گزیری نیست.

**تبصرهٔ ۲-** درتداول برخی از کلمات فارسی را درجمع با«- یات» آورده‌اند که استعمال آنها جایز نیست چه بعض آنها منسوب نیستند، و برخی دیگر که منسوبند آوردن «ة» تأنیث درآخر کلمهٔ منسوب فارسی خطاست. ازینقبیل است:بندیات ۱ ،پوچیات ۲ ،پرتیات،چرتیات، چرندیات، جفنگیات، بهاریات (قصاید) ۳ :

---

۱- قبفهی ص۳۰.    ۲ - رك : فرهنگ ناظم الاطبا .    ۳ -قصاید « بهرام پژدو» که درجزو آثار منظوم پسر وی «زرتشت بن بهرام پژدو» (شاعر قرن هفتم هجری) آمده بنام «بهاریات» در برخی نسخ اردا ویرافنامهٔ زرتشت مذکور ثبت است. رك : مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی بقلم نگارنده (از انتشارات دانشگاه تهران. شمارهٔ ۹ سال ۱۳۲٦) ص ٤٦۸ .

بهار آمد، بهار آمد، بهاریات باید گفت

بگو ترجیع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت؟

مولوی (بنقل آقای مینوی : یت مصدری ص ۳)

و - تازیان بعض کلمات فارسی مختوم به «- ه» غیر ملفوظ را تعریب کرده ۱ به «- ات» جمع بسته‌اند، و ایرانیان اینگونه جمع معرب را از آنان اقتباس کرده و کلمات دیگر (اعم از فارسی و عربی و غیره) را نیز بهمان سیاق استعمال کرده‌اند :

«توزیر بای خوری، واز کامه و **انبجات** پرهیز نکنی، معالجت موافق نیفتد.» (نظامی عروضی . چهار مقاله. چاپ لیدن ص ۸۶)

«وهمچنین **نسخجات** دیوان ... و **تعلیقجات** مناصب جزو و کل بمهر وزراء اعظم رسیده ...» (تذکرة الملوك . ص۱۰)

«سایر عرایض را عضدالملك بدفترخانهٔ عریضجات خواهد برد.»

(از دستخط ناصرالدین شاه بعضدالملك. بنقل تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه . عبدالله مستوفی . ج ۱ . تهران ۱۳۲۴ ص ۱۸۷)

و ازینقبیل است: روزنامجات، دستجات، رقعجات، کارخانجات، علاقجات، حوالجات، میوجات، نوشتجات، رقیمجات، ادارجات، وغیره.

درست‌تر آنست که اینگونه کلمات را طبق قاعده به «- ها» جمع بندند و گویند : نسخه‌ها، نوشته‌ها، نامه‌ها، روزنامه‌ها، دسته‌ها، کارخانه‌ها، میوه‌ها، و غیره .

تبصره- عوام بسیاق کلمات فوق، کلماتی راهم که مختوم به «- ه» غیرملفوظ نیستند ولی به «- ا» یا «- و» و یا «- ی» ختم شوند به «- جات» جمع بسته‌اند: مرباجات، دواجات ۲، داروجات، ترشیجات، سبزیجات، فاستونیجات .

---

۱- در تعریب «- ه» به «- ج» بدل شود .   ۲- حتی ادویه (جمع: دوا) را جمع بندند و گویند : ادویه‌جات !





و عجیب‌تر آنکه گاه ترشی‌را به «ترشی آلات‌جات» جمع بندند!

این کلمات را طبق قاعده به «- ها» باید جمع بست :

«از کل لبنیات و ترشیها پرهیز باید کردن .»

(نظامی عروضی چهار مقاله چاپ لیدن ص ۸۶)

در هر حال بقول آقای دکتر صورتگر «این جمع ناقص عربی وقتی در کلمات فارسی پیدا میشود بقدری زشت و غیر ایرانی و عامیانه‌است که هر نویسنده‌ای از آن پرهیز دارد، و امروز، کلمهٔ «روزنامجات» مانند «ترشیجات» و «مرباجات» و «سبزیجات» و امثال آنها جز روی تابلو دکانهای بازار یا مخازن اغذیه فروشی ارامنه و یهودیهای لاله‌زار جای دیگر مورد استعمال ندارد، و کلمهٔ «مرباجات» بذائقهٔ مردمی که مرباهای مختلف خورده‌اند، ناگوار میآید.» ۱

ز - گاه اسمهای معمول ۲ را در عربی به «- ات» جمع بسته‌اند: جماد، جمادات - نبات، نباتات- مقام ، مقامات- سجل، سجلات- ام، امات- سرادق، سرادقات .

و ایرانیان نیز بتقلید از عربی ، این کلمات و بسیاری دیگر را در جمع با «- ات» آورده‌اند :

«ودر کاروان میان انبوهی فرودآی و **قماشات** جای انبوه بنه و میان سلاح داران مرو ومنشین .»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه. چاپ نفیسی ص۱۲۲)

«وربع مسکون خوانند بدانکه **حیوانات** را بروی مسکن است.»

(نظامی عروضی . چهارمقاله چاپ لیدن ص ۵)

«چون آثار این کواکب در اقطار این عناصر تأثیر کرد واز آن نقطهٔ موهوم منعکس گشت، ازمیان خاك و آب بمعونت باد و آتش، این **جمادات** پدید آمد.»

(نظامی عروضی . ایضاً ص ۵)

---

۱ - مجلهٔ یغما سال اول شمارهٔ۱ : ص ۳۹ .   ۲ - بیرون از آنچه که مشمول قاعده‌های مذکورند.

**تبصره** - حروف تهجی نیز ازین قبیل است :

«اما **نونات** مصدر، بدانکه در ألفاظ مصدر سه صیغت است...»

(شمس قیس. المعجم.چاپ مدرس ص ۱۸۱)

«در تقسیم **هاءات** اصلی و وصلی گفته‌است ... »

(شمس‌قیس . ایضاً ص ۱۸۳)

ح - همهٔ کلماتی که درجمع به «ـ ات» ملحق شوند وشرح آنها درفوق گذشت، صحت استعمال آنها منوط باین است که عربی یا معرب باشند. ولی برخلاف قاعده کلمات ذیل را در فارسی به «ـ ات» نیز جمع بسته‌اند :

پیشنهاد، پیشنهادات - گمرك، گمركات (ادارهٔ...)- شیل:شیلات- فرمایش، فرمایشات - کوهستان ، کوهستانات - ده ، دهات - بلوك، بلوكات - ییلاق ۱ ، ییلاقات- قشلاق ۱ ، قشلاقات - ایل ۱ ،ایلات - تزوك ۲ ، تزوكات .

«و چشمه‌های آب جوش و **باغات** ومیوه و اندکی زراعت‌دارد (اسفید در فارس) .»

(حمدالله مستوفی ، نزهة القلوب.مقالهٔ ۳ ص ۱۳۲)

«پس‌ازمدتی‌بازبسر رضاآمد وبرقرار، امارت **تومانات**۳ ایشان بارد گربدیشان ارزانی فرمود .»

(حافظ ابرو . ذیل جامع‌التواریخ ص۱۳۱)

«عمده‌ترین ارکان دولت وقاطبهٔ امراء درگاه معلی و**سرحدات** و**لایات** ممالك محروسه ...»

(تذکرة الملوك ص ۸)

---

۱- ترکی . ۲ - مغولی است . « تزوکات و ملفوظات تیمور» کتابی مجعول و منسوب بامیر تیمورست که نخست درقرن ۱۷ میلادی در زمان سلطنت شاه جهان پدیدآمده وابوطالب الحسینی مدعی بود آنرا ازاصل ترکی ترجمه کرده است. (از سعدی تا جامی. ترجمهٔ آقای حکمت ص ۲۰۶). ۳- جمع تومان ترکی . رك : برهان قاطع مصحح‌نگارنده.



«گوهر قابلیت خانه‌زادان صدف خلوص نیت وصفای طویت‌را بفنون انعامات وصنوف **نوازشات** شایستهٔ آن‌میگرداند.»

(طاهروحید . بنقل نهج‌الادب ص ۳۵۹)

«باقتضای‌همان **فرمایشات** ملوکانه این‌دولت ابدمدت‌بایدحکماً یك هیئت رسمی داشته باشد ... »

(از لایحهٔ قانونی مشیرالدوله صدراعظم که بصحهٔ ناصرالدین شاه رسیده است . بنقل تاریخ قاجاریه . مستوفی ج۱ ص ۱۶۳)

«فال یکی از **بلوکات** معروف **گرمسیرات** فارس است.»

(محمد قزوینی . شدالازار. تعلیقات ص ۵۲۱)

«غذاهائی که اهالی **دهات** را سیر میکنند ... برای اهالی شهر کافی وخوش آیند نیست .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد ودو ملت ص ۱۳ )

«راجع باموجاری و **گزارشات** واصله... مذاکرات وبررسی-هائی بعمل آمد .»

(از یك‌روزنامهٔ چاپ تهران)

«**سفارشات** وتعمیرات پذیرفته میشود .»

(از لوحهٔ یك‌دکان کفاشی)



مضحك آنست که گاه لغات مستعار از زبانهای اروپائی را به «ـ ات» جمع بندند، چنانکه تلگراف‌رابه «تلگرافات» ۱ جمع بندند و در جمع پاکت (مأخوذ از packet انگلیسی و paquet فرانسوی) پاکات گویند ۲.

و نیز بعض اسماء امکنه را به «ـ ات» جمع بندند: شمیران ، شمیرانات - گیلان، گیلانات- شروان،شروانات - گسکر، گسکرات ۳:

---

۱- معرب آن نیز در تداول‌عربی زبانان کنونی «تلغرافات» است (المنجد. مقدمه:جمع مؤنث سالم) . ۲-لابد بقیاس «حالات» ونظایرآن . ۳-بعضی چنین توجیه کنند که این «ـ ات» معنی «مجموعه» دارد و شمیرانات یعنی مجموع قری و قصبات شمیران، و این توجیهی بس عجیب است . آیا شمیران خود (بدون علامت جمع) بمعنی مجموعهٔ قری و قصبات مخصوص از قبیل تجریش، دربند، دزاشیب، لویزان و غیره نیست؛ وآیا گیلان، خود شامل شهرهای رشت، لاهیجان، لنگرود ، رودسر و غیره نیست که بافزودن «ـ ات» محتاج شده‌اند ؟

«...سواحل بحر خزر و دربند و **شروانات و گیلانات** ورستمدار...»

(حافظ ابرو . بنقل مقدمهٔ ذیل جامع التواریخ رشیدی. چاپ دکتر خانبابا بیانی ص ح ورك: ص ذ)

صحیح آنست که کلمات مزبور را به «- ها» جمع بندند و گویند: باغها، ده‌ها (دیه‌ها) ۱ ، گرمسیرها، سردسیرها. جمع بستن اسماء امکنه مانند شمیران، گیلان و شروان نیز از قبیل لزوم مالایلزم است.

ط - پیشتر گفته شد که ایرانیان گاه جمعهای عربی را بسیاق فارسی مجدداً جمع بسته‌اند، در اینجا یاد آور میشویم که گاه نیز جمع‌های عربی را با علامت «- ات» جمع بسته‌اند:

« داد و ستد کل مالیات دیوانی و **وجوهات** انفاذی خزانهٔ عامره و غیره ... »

(تذکرة الملوك. ص ۸)

در تاریخ بیهقی چاپ تهران ۱۳۰۷ قمری (مصحح مرحوم ادیب پیشاوری) ص ۴۱۳ عنوان «احوالات تلك هندی» آمده ولی در چاپ آقای سعید نفیسی ج ا ص ۴۹۲ « ذکر حال تلك الهند» و در چاپ آقایان دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۴۰۶ «ذکر حال تلك الهندو» ثبت شده، وتصور نمیرود که در عهد بیهقی «احوالات» مستعمل بوده باشد.

«و اگر از محل و حرمت اهل شرف و **بیوتات** ۲ و اهل علم بار کم کند (پادشاه) خاطر ایشان از آن متغیر و متأذی شود و حقد در بواطن متمکن.»

(ابوحامد احمد کرمانی . عقدالعلی . مصحح علیمحمد عامری. تهران ۱۳۱۱ ص ۵۸ )

«صدراعظم **امورات** لازمهٔ مهمه را بخاکپای مبارك عرضه داشته...»

(از لایحهٔ قانونی مشیرالدوله صدراعظم که بصحهٔ ناصرالدین شاه رسیده . بنقل تاریخ قاجاریه . مستوفی ج ا ص ۱۶۶)

۱- تنافری که ازوجود دو (ه) ملفوظ ایجاد شود، مجوز نقض قاعده نتواند بود.

۲- بیوتات در عربی بسیار آمده ازجمله درنامهٔ علی بن ابیطالب ع بمالك اشتر نخعی (نهج البلاغه چاپ تهران ۱۳۱۶ قمری ص ۲۲۶) : «ثم الصق بذوی الاحساب و اهل البیوتات الصالحه والسوابق الحسنة ...».



و در تداول امروز: رسومات (ادارهٔ)، حبوبات، امورات، شئونات؛ و بجای آنها رسوم ۱ ، حبوب، امور و شئون توان گفت:

«هریس، کامیر، طعامی است که از گوشت و حبوب ترتیب دهند.»

(منتهی الارب: هرس)

«دیومشنگ، ... و آن نوعی از حبوب باشد که چون پوست آنرا بکنند بعدس مقشر ماند.»

(برهان قاطع : دیو مشنگ)

و بسیاق فارسی: رسمها ، امرها، شأنها را میتوان بکار برد.

## ٤ و ٥ - ون و ین

چهارمین و پنجمین علامت جمع که در فارسی مستعمل است «- ون» و «- ین» میباشد. این دو علامت نیز از تازی مأخوذ است.

در زبان عربی قاعده این است که در جمع مذکر سالم، اگر کلمه درحالت رفعی باشد، آنرا بواو ما قبل مضموم و نون (= ون) جمع بندند و اگر درحالت نصبی یاحالت جری باشد، آنرا بیاء ماقبل مکسور و نون (= ین) ۲.



**الف - «- ون»** - این علامت جمع کمتر از «- ین» در فارسی معمول است، و عادة درجمع کلمات منسوب بکار رود:

جغرافیون، ریاضیون، طبیعیون، هیویون، روحانیون، عروضیون، صلیبیون ۳ ، مسیحیون، عیسویون، کلبیون ٤ ، رواقیون ٥ ، مادیون ٦، الهیون ، ثنویون ۷ ، جبریون ۸ ، منطقیون ۹ ، استدلالیون ، عامیون

۱- هرچند که در مورد ادارهٔ مذکور علم شده است.

۲ - در عربی ، از موصوفها فقط علم شخصی را میتوان بدین علامت جمع بست، و شرط آنست که خالی از تاءِ تأنیث و مفرد (نه مرکب) باشد و بنابرین « طلحة » را با آنکه علم برای مرد است، بعلت وجود تاءِ تأنیث، نتوان بدین قیاس جمع بست ، بلکه آنرا بسیاق جمع مؤنث سالم جمع بندند . این قاعده نیز در فارسی متبع نیست .

٣- Croisés. ٤- Cyniques. ٥-Stoïciens. ٦- Matérialistes . ٧-Dualistes . ٨- Déterministes. ٩- Logiciens .

(حزب)، ملیون ۱ ، اجتماعیون ۲ ، وغیره .

«وچون نشست حواریون پیش او آمدند، چشم بر **حواریون** نهاد ...» (انجیل المعظم. فارسی. چاپ مسینا. رم ۱۹۵۱م.ص۵۸)

«از تجدد و انقلاب **لغویون** هند که بگذریم ...»

(ملك الشعرا بهار . سبك شناسی ج ۳ص۳۰۰ )

«درامورخود باکسیکه از **الهیون** و معتقدان بربوبیت نباشد وامی باشد، مشاوره مکن.»

(محمد علی فروغی . ترجمه از رسالهٔ سرالاسرار.
یادنامهٔ پورداود ج ۱ص ۱۳۷)

«ماده در نظر **مادیون** عنوان فکر وتصور ندارد.»

(احمد آرام . ترجمهٔ مقدمه‌ای برفلسفه.ص ۱۶۱)

این علامت جمع اساساً درفارسی ضرورت ندارد زیرا؛

۱) باآنکه‌ازعربی مأخوذاست،غالباًقاعدهٔ‌استعمال آن‌را مراعات نکنند.

۲) تشخیص حالت رفعی ، نصبی و جری کلمه برای ایرانیان غیر متبحر در عربی بسیار مشکل و غیرلازم‌است.

۳) فصیحان همواره اینگونه کلمات را طبق قواعد زبان فارسی جمع بسته‌اند:

«زد نفس سر بمهر صبح ملمع نقاب    خیمهٔ **روحانیان** گشت معنبر طناب.»

(خاقانی شروانی . دیوان. ص ۴۲)

«پای **استدلالیان** چوبین بود    پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.»

(مولوی . مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۵۶ س ۱۵)

«کلیهٔ **رواقیان** بمنطق اهمیت تمام میدادند... فلسفهٔ **رواقیان** نوعی از وحدت وجود است ... **رواقیان** جریان امورعالم را ضروری میدانند و جبری مذهب اند.»

(محمدعلی فروغی . سیرحکمت در اروپا. چاپ دوم ج ۱ص ۷۲ - ۷۳)

۱ - Nationalistes .    ۲ - Socialistes .



**نکته** - مفسران قرآن و شارحان حدیث گاه اینگونه جمع را بکار برده‌اند؛ وآن بعلت حفظ امانت در نقل قول الهی و نبوی بوده‌است:

«سماعون للکذب ... وبعضی مفسران گفتند مراد **بسماعون** اول قبول است یعنی قایلند دروغ را درحق تو ...»

(تفسیرابوالفتوح رازی . چاپ دوم . ج ۳ ص ۴۶۱ - ۴۶۲)

ب - «- ین» - این علامت جمع در زبان فارسی پیش از حملهٔ مغول بسیار نادردیده‌میشود ؛آنهم درمواردی آمده که‌تحت‌لفظ ازعربی ترجمه شده، یا لغات دینی‌را عیناً ازعربی بعاریت گرفته‌اند، وقاعده را نیز مراعات کرده‌اند:

«و ملحق گردانید اورا بپدران او که خلفاء **راشدین** بودند.» ترجمهٔ «والحقه بآبائه الخلفاء الراشدین.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکتر غنی
و دکتر فیاض ص ۲۹۸و ۳۰۷)

«جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را توفیق راه راست کرامت فرمای.»



(کیکاوس‌بن اسکندر. قابوسنامه. ص ۳)

«شیر گفت آری ولیکن‌هم ببین    جهد های انبیا و **مرسلین**.»

(مولوی . مثنوی.چاپ علاءالدوله ص ۲۶ س ۱۶)

اما از عهد صفویه ببعد این‌علامت جمع رواج یافته ودرجمع‌اسم فاعل، اسم مفعول و گاه صیغهٔ مبالغه و کلمهٔ منسوب بکار رفته است چنانکه گویند: مباشر،مباشرین- مهندس، مهندسین -متحصن،متحصنین- سارق، سارقین - ساکن، ساکنین - معلم، معلمین - محصل، محصلین- محقق، محققین - مدقق، مدققین - غائب، غائبین - حاضر، حاضرین- متدین ، متدینین - حائز ، حائزین ؛ مستخدم ، مستخدمین - منسوب، منسوبین - مجروح، مجروحین- مسئول، مسئولین- محبوس،محبوسین-

مسلول، مسلولین- مشمول، مشمولین؛ توآب،توابین-حشاش، حشاشین- شکاك،شکاکین؛منطقی، منطقیین- مسیحی، مسیحیین- لغوی،لغویین:

«شیعیان اهل بیت طیبین طاهرین که تاغایت بتقیه زندگانی میکردند، علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفتند.»

(اسکندر بك منشی . عالم آرای عباسی. درخروج شاه اسمعیل )

«ایشان بغیراز استدعاء وظیفه بجهت طالب علمان و مستحقین ورفع تعدی ازمظلومین وشفاعت مقصرین بکاردیگردخل نمیکردند.»

(تذکرةالملوك . ص ٤)

« سایر مباشرین صدر خاصه متوجه میشده‌اند.»

(تذکرةالملوك . ص ٢)

«ذکر مبغضین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیة والسلام - مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام که طینت ایشان ازخمیرمایهٔ سجین است ...»

( لسان الملك سپهر . ناسخ التواریخ . کتاب امیرالمؤمنین چاپ تهران ص ۸۲۲ )

«ذکراحوال محبین امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام-محبین امیرالمؤمنین علی علیه السلام از حوصلهٔ حساب افزون است ...»

(لسان الملك سپهر . ایضاً ص ۸۳۶)

« وعلاوه بر نصوص صریحهٔ مؤلفین مذکور در فوق،خودهیئت کتابت این کلمه ... قرینهٔ صریحهٔ قاطعهٔ دیگری است ...»

( محمد قزوینی. شدالازار. تعلیقات. ص ٤٦٨- ٩ )

« بهمین جهت است که در کتب متأخرین ... که مطالبی ازین کتاب نقل کرده‌اند، گاه آنرا باسم کتاب المزارات ... نام برده‌اند.»

(محمدقزوینی . ایضاً ص ٤٦٥)

«جمیع این نصوص متقدمهٔ منقوله از ثقات لغویین و مورخین صریح است دراینکه ...»

( محمد قزوینی . ایضاً ص ٤٦٧)

( طرح دستور زبان فارسی . قاعده های جمع ٧٠ )



«نعشهای قریب صدنفر از مقتولین دیگر ...بخان بالق آورده...»

( محمد قزوینی . ایضاً ص ٥٠٧)

«لادریه ... مرتابین . شکاکین .»

(لغت نامهٔ دهخدا: لادریه)

«پس این همه علل مختلف که متفکرین وفلاسفهٔ غرب آنهارامبدأ ومحرك حس پرستش می پندارند، جز تظاهرات این عشق ... چیز دیگر نیست .»

(کاظم زاده ایرانشهر . مقدمهٔ هفتاد ودوملت ص ١٢)

«... نه چنان ضربه ای بود که بآسانی جراحت آن التیام پذیرد و کینهٔ غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون برد.»

(عباس اقبال . خاندان نوبختی ص ط)

« وچندتن‌از پسران‌این ابوسهل ازمترجمین زبان فارسی‌پهلوی بعربی واز منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده ... »

(عباس اقبال . ایضاً ص ١)

«هرروزدسته دسته‌مسافرین ازهرطبقه ومسلك‌میآیندومیروند.»

( محمد حجازی . پریچهر ص ٥)

«از عابرین در هراس بود که مبادا از کنارش بگذرندوبجانش بخورند.»

(محمد حجازی . اندیشه.ص ١١)

کار استعمال علامت جمع «- ین» بدانجا کشیده که آنرا بآخر کلمات فارسی (یامرکب از فارسی وعربی) نیز ملحق کنند،چنانکه‌در نامه‌های اداری و روزنامه‌ها داوطلبین وبازرسین بسیاربکار میرود؛

آنچه درباب جمع به «- ون» گفته شد،درین‌مورد نیز صادق‌است، وفصیحان‌ماپیش‌ازعهد مغول کلمات‌مزبور رابسیاق‌فارسی جمع بسته‌اند، وبسیاری از نویسندگان دوره‌های بعد از آنان پیروی کرده‌اند:

«خدای تعالی دوفریضه پیدا کرد از بهره‌نعمان و بندگان خاص.»

(کیکاوس بن اسکندر . قابوسنامه. ص۱۳)

«مجتهدان مردانه‌و سالکان فرزانه‌درین راه‌قدم‌ازسر ساخته‌اند.»

(کیکاوس بن اسکندر . ایضاً ص۳)

«و وی معتمدان خویش را در شهر فرستاد تا آن تکلفی که کرده بودند بدیدند و با وی گفتند.»

(ابوالفضل بیهقی . تاریخ . چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۱۷)

«وهم درین مدت قاصدان مسرع رسیدند از غزنین.»

(ابوالفضل بیهقی . ایضاً ص ۱۸)

«از جور و فساد قرامطه و مفسدان برهانید و آن عاجزان را که مارا نمی‌توانستند داشت بر کند... جهان میگشاد و متغلبان و عاجزان را می‌برانداخت ... و دیگر عاجزان و نابکاران برانداخته ... و کسی را از بقایای مفسدان زهره نبود که بجنبیدی.»

(ابوالفضل بیهقی . ایضاً ص ۲۲)

«حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
داد مظلومان بده ای عز امیرالمؤمنین.»

(منوچهری دامغانی . دیوان چاپ دبیرسیاقی ص ۶۹)

«... بکمال و هنر و بزرگی و علم مستغنی است از تنبیه مقصران.»

(محمد بن عمر رادویانی . ترجمان البلاغه . ص۴)

«ایرا که امروز هر گروهی مدعیان این نوع اند.»

(محمد بن عمر رادویانی. ایضاً ص۲)

«تاچون منی اندرصناعت خدمتی بیشتر ناکرده استادان را، بصنف مصنفان ایستاده نیاید.»

(محمد بن عمر رادویانی . ایضاً ص۲)

«رسول گفت معلمان بهترین مردمانند.»

(ابوالفتوح رازی. تفسیر. چاپ اول . تهران ج ۱ ص ۱۶)



در تفسیر ابوالفتوح حتی در ترجمهٔ آیه‌های قرآن و حدیثها، کلمات بسیاق فارسی جمع بسته شده‌اند:

«واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً . (و) ساخته‌ایم برای کافران عذابی خوار کننده.»

(تفسیر ابوالفتوح. چاپ اول ج ا ص ۷۶۳)

«لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین. باید که نگیرند مؤمنان کافران را دوستان از غیر مؤمنان.»

(تفسیر ابوالفتوح. ایضاً ج ا ص ۵۴۰)

«عاقلان بینی بشادی بهر آن در هرمکان
لاحدان بینی برنج ازبهراین در هر دیار.»

(سنائی غزنوی . بنقل لغت نامه : لاحد)

«آن موی ستر از جملهٔ منکران این طایفه بود ...»

(محمدبن منور . اسرارالتوحید. ص ۱۷۱)

«و جمعی از متوطنان آن حدود که میل جهاد داشتند بسلجوق پیوستند.»

(خوندمیر. حبیب السیر. چاپ تهران جزو چهارم از جلد دویم ص ۱۷۳)

«مورخان سخندان حکایت را بدینسان بیان کرده‌اند...»

(خوند میر . ایضاً جزوچهارم از جلد دویم ص۷۲)

«و هر ولایتی بهر یك از ملازمان ناعاقبت اندیش خویش نامزد میکرد.»

(اسکندربك منشی. عالم آرای‌عباسی. در وقایع استراباد و خروج محمد صالح)

«و آنچه اطلاعی از آن نداشتم ضرورة باقوال ناقلان اعتماد نموده...»

(اسکندر بك . مقدمهٔ عالم آرا)

«...مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش نمازان وقضاة و متولیان و... مستوفیان ... ومحرران ... بالاوست.» (تذکرة الملوك. ص۳)

«درخدمت وزیراعظم مؤدیان حسابیه‌موجه و محکوم به نمایند.)

(تذکرة الملوک.ص ١٠)

«ومتصدیان وضابطان و غیرهم ...»

(تذکرة الملوک . ص٩)

«مطربان خوش آهنگ ببانگ نای‌وچنگ روح نکیساو باربد را شرمنده داشتند.»

(رضا قلی هدایت . روضة‌الصفای ناصری . ج ١.سال١٢٧٤، در ذکر مجملی از اوضاع چراغان و آذین میدان درب بارگاه )

«مأموران جدید که‌بحکم یکساله اقامت ولایات رفته‌اند، آنچه بنظر میرسد غالباً قابل رجوع این‌نوع خدمت نبوده‌اند.»

( از دستخط ناصرالدین‌شاه بعضد الملك. بنقل تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه . عبدالله مستوفی ج ١ ص ١٨٦ )

و برخی از نویسندگان و گویندگان معاصر نیز همین شیوهٔ پسندیده را تعقیب میکنند:

«شکاکان ١ جماعتی ازحکما هستند معتقد براینکه انسان‌برای کسب علم ویقین بمعلومات خود میزان ومأخذ صحیحی ندارد.»

(محمد علی فروغی . سیرحکمت در اروپا . ج ١، چاپ دوم ص ٧٤)

«برای حل آن (مثنوی) دست درداماں‌شارحان رموز و مفسران دقائق آن نامهٔ الهی زد.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر . فیه ما فیه. مقدمه ص ج)

«فهرستی برای احادیث و کلمات مشایخ ... مرتب ساخت‌تا وقت شریف متتبعان وپژوهندگان درمراجعهٔ مکرر بصفحات واوراق ضایع نگردد.»

( بدیع‌الزمان . ایضاً ص یا)

---

(١) Sceptiques.



«پدرمن ودیگر واعظان و عالمان آن ولایت نیز بهمین‌روش اشعاری برسرمنبرانشاد مینمودند وبعضی از مستمعان که حالتی‌یااندك مایهٔ اطلاعی داشتند سراز خوشی می‌جنبانیدند.»

(بدیع‌الزمان . رساله در تحقیق احوال مولانا . مقدمه ص ١)

«مجلس درسی که فیض عام وبمنزلهٔ خوان‌یغمابود و نزل دانش در کنار مستحقان و نامستحقان ریخته میشد.»

(بدیع‌الزمان . ایضاً ص پ)

«ازقدیم بیشتر از مؤلفان ایرانی که‌دربارهٔ لغات بحث کرده‌اند یا زود فریب وزود باور ویا کج سلیقه و کجرو بوده‌اند.»

(سعید نفیسی. دربارهٔ چندلغت فارسی. یادنامهٔ پورداود ج ١ ص ٢١٤)

« از کید مخنثان نیم ایمن        زیرا که مخنثی نمیدانم .»

( ملك‌الشعرا بهار. مجلهٔ دانشکده شمارهٔ ٤ ص ٢٠٩)



## II - جمع مکسر

جمعهای مکسر معمول در فارسی ، مأخوذ از عربی است. جمع مکسر آنست که دربنای مفرد وی تغییری پدید آید. انواع تکسیر سه‌است:

١- حرکات وی تبدیل گردد : اسد (بفتح اول‌ودوم)، اسد (بضم اول و دوم).

٢ - یکی از حروف آن حذف شود: رسول (بفتح اول) ، رسل (بضم‌اول ودوم).

٣- حرف یا حروفی‌زیاده گردد ١ : رجل( بفتح اول وضم‌دوم)، رجال (بکسر اول) .

جمع مکسر بردونوع است: جمع قله وجمع کثره.

**الف**-جمع قله آنست که برسه تا ده‌دلالت کند، وچهاروزن‌دارد:

---

١- و ممکن‌است حرکات نیز تغییر یابند .

**۱- افعال** (بفتح اول)، مانند : اظفار جمع ظفر (بضم اول).

**۲- افعل** (بفتح اول و ضم‌سوم)، مانند : انفس جمع نفس (بفتح اول).

**۳- افعله** (بفتح اول وچهارم و کسرسوم)، مانند: ارغفة جمع رغیف (بفتح اول).

**٤- فعله** (بکسر اول وفتح‌سوم)، مانند: فتیة جمع فتی (بفتح اول ودوم).

**تبصره** - دووزن افعال وافعل خود نیز بار دیگر جمع بسته شوند ودرین صورت جمع کثره محسوب گردند. افعال بر وزن افاعیل جمع بسته شود، چنانکه درجمع اظفار، اظافیر گویند؛ وافعل را بروزن افاعل جمع‌بندند چنانکه درجمع اضلع گویند: اضالع.

و وزن افاعیل و افاعل را صیغهٔ منتهی الجموع (یاجمع الجمع) نامند. وهمچنین همهٔ جمعهایی را که‌پس‌ازالف، دوحرف متحرک‌دارند مانند: مساجد ومنابر، یاسه‌حرف دارند که‌حرف وسط یاء ساکن‌باشد، همچون: قنادیل و مصابیح، اصطلاحاً صیغهٔ منتهی الجموع خوانند.

ب- جمع کثره آنست که برسه تا لانهایت دلالت کند ۱.

**تبصره** - هر جمعی که‌فقط یک‌وزن داشته‌باشد مشترک بین جمع قله و جمع کثره است، مانند : ارجل (بفتح اول وضم سوم) ، اعناق (بفتح اول)، افئده (بفتح اول وچهارم و کسرسوم)؛درجمع رجل (بکسر اول)، عنق (بضم اول ودوم) وفؤاد (بضم اول).

وزنهای جمع کثره بسیار استو جزده وزن آن، بقیه بیرون از قیاس است، وآن ده ازینقرار است:

**۱ - فعل** (بضم‌اول و فتح دوم) جمع فعله (بضم اول وفتح‌سوم)، مانند: علب وصور وصرر جمع: علبة وصورة وصرة.

۱ - بعضی گویند«دلالت کند بر زیاده از ده» (غیاث‌اللغات: جمع).



**۲- فعل** (بکسر اول وفتح دوم) جمع فعلة (بکسر اول وفتح‌سوم)، مانند : قطع جمع قطعة.

اما فعلة بروزن فعل (بضم اول و فتح دوم) نیز جمع بسته‌شود، همچون : لحی جمع لحیة وحلی جمع حلیة.

**۳- فعالل** (بفتح اول و دوم و کسر چهارم) جمع هر کلمهٔ رباعی مجرد است، مانند : بلابل وحنادس جمع: بلبل (بضم اول وسوم) وحندس (بکسر اول وسوم)؛ ونیز جمع خماسی مجرد و خماسی مزید آید: سفارج جمع: سفرجل (بفتح اول‌و دوم وچهارم) وخدارس جمع خندریس (بفتح اول و کسر چهارم).

**۴ - فواعل** (بفتح اول ودوم و کسرچهارم) جمع هر کلمهٔ ثلاثی است که پس‌ازفاءالفعل‌آن‌الف یا واوی زیاده گردد: جواهر ۱ وخواتم جمع: جوهر (بفتح اول وسوم) وخاتم (بفتح اول وسوم).

**۵- فعائل** (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مؤنثی است که حرف‌سوم‌آن حرف مد بود : صحائف ورسائل جمع: صحیفه ورسالة.

**۶- افاعل** (بفتح اول ودوم و کسرچهارم) جمع افعل (همزهٔ‌آن بسه وجه‌آمده وسوم‌مفتوح است)، مانند: اصابع ، انامل واجادل جمع: اصبع (بکسر اول وفتح‌سوم) ، انملة (بضم اول وسوم و فتح چهارم) واجدل (بفتح اول وسوم).

**۷-افاعیل** (بفتح اول و دوم ) جمع افعول (بضم اول وسوم) یا افعوله (بضم اول وسوم وفتح پنجم)، مانند: اراجیز واسالیب جمع: اسلوب وارجوزة.

**۸-فعالیل** (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع هر کلمهٔ رباعی

۱- جوهر را- هرچند معرب است- از «ج ه ر» گرفته‌اند. رك: المعرب جوالیقی. بتصحیح احمد محمد شاکر. قاهره ۱۳۶۱ص ۹۸.

مزید است که ماقبل آخر آن حرف مد باشد، مانند: قراطیس وعصافیر جمع: قرطاس (بفتح و کسروضم اول) وعصفور (بضم اول وسوم).

**۹- مفاعل** (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مفعل (بکسر اول و فتح سوم) و مفعلة (بکسراول و فتح سوم)، مانند: مباضع ومکانس جمع مبضع (بکسر اول و فتح سوم) ومکنسة (بکسر اول و فتح سوم وچهارم).

**۱۰- مفاعیل** (بفتح اول ودوم و کسر چهارم) جمع مفعال (بکسر اول) ومفعیل (بکسر اول وسوم) ومفعول (بفتح اول وضم سوم)، مانند: مفاتیح، مساکین و مقادیر جمع: مفتاح (بکسر اول)، مسکین (بکسر اول و سوم) ومقدور (بفتح اول وضم سوم) ۱.

جمع مکسر عربی درزبان فارسی بسیار بکار رفته، وامروز نیز مستعمل است:

« از **قدماء حکماء فلاسفهٔ** سابق ( در ) علم حساب فیثاغورس حکیم بودست.»

(ناصرخسرو. جامع الحکمتین. چاپ تهران ۱۳۳۱ ص ۱۴۵)

«و اگر مناظرهٔ **فقها** بود ابتدا خبر مقدم دار ...»

(کیکاوس بن اسکندر. قابوسنامه ص ۱۱٤)

« **زواهر** علوی را با **جواهر** سفلی ترتیب وجود او کشید.»

(سعدالدین وراوینی. مرزبان نامه. چاپ کتابخانهٔ طهران ص ۱)

«ننشستم تاآن گنج خانهٔ دولت رابدست آوردم و **زوایای** آنهمه بگردیدم و **خبایای اسرار** آن بنظر استبصار تمام بدیدم.»

(سعدالدین وراوینی. ایضاً ص۲)

«شنید که تن ملك برص داردو **اطبا** درعلاج آن عاجز شده‌اند.»

(عبداللطیف طسوجی. هزار ویکشب. چاپ خاور ج ۱ ص۲۸)

---

۱- رك: شرح شافیهٔ ابن الحاجب تألیف رضی الدین استرآبادی بتحقیق محمد نورالحسن، محمدالزفزاف و محمدمحیی الدین عبدالحمیدج ۲ چاپ قاهره ص ۸۹ ببعد؛ غیاث اللغات (در لغت: جمع)؛ المنجد، مقدمه (در عنوان: الجمع).

( طرح دستور زبان فارسی . قاعده های جمع ۸۰ )



«یکی از **وکلای پرتستان** ... بآن کشیش کاتولیك پاسخ داد...»

(میرزا آقاخان کرمانی. هفتاد و دوملت ص ۷۳)

«مقصود شیخ ابوعلی ... رودباری است از **مشاهیر مشایخ عرفاء** اواخر قرن سوم و **اوایل** قرن چهارم.»

(محمد قزوینی. شدالازار. تعلیقات ص ٤۷۰-۷۱)

«از بعض **فضلا** پرسیدم، او گمان برد که چون توقف او (بیرونی) در مولد خود خوارزم مدتی قلیل بود...»

(علی اکبر دهخدا. ابوریحان. چاپ وزارت فرهنگ ۱۳۲٤ ص ۱)

«در حقیقت آنچه از **آیات** و **احادیث** نقل میکند بجهت شرح چند بیتی است که ازمثنوی شاهد آورده است.»

(بدیع الزمان فروزانفر. خلاصهٔ مثنوی ص و)

«بدین جهت تجدید عزم نمودم ودل برمطالعهٔ **دواوین** و **آثار قدما** نهادم و هرچند میبایست **احوال** بسیاری از **شعرا** ونویسندگان را تحقیق نمایم، با این همه از مقصود اصلی هم غافل نبودم.»

(بدیع الزمان فروزانفر. رسالهٔ مولانا. مقدمه ص ث)



«آثارونتایج زیان بخش بی حد وحصر که ازفقدان آثار علمی وادبی برای **ملل** و **اقوام** عالم اتفاق می‌افتدهزار باراز حلقه‌های مفقوده درفرضیات طبیعی محسوستر و آشکارتر است.»

(جلال همائی. مصباح الهدایه. مقدمه ص ۲)

« **کتب تراجم** و **تواریخ** بشرح **احوال** ونام **آثار** آنهامشحون است.»

(جلال همائی. ایضا ص ٤)

«یکی از شیرین ترین و دلاویزترین **مباحث** تاریخی بلا تردید تاریخ **ادیان** و**مذاهب** و**احوال ملل** و**نحل** وشرح **آراء** و**مقالات فرق** مذهبی است.»

(عباس اقبال. خاندان نوبختی. ص ۵)

«آنوقت **حقایق** را فاش دیده **تکالیف** خود را مثل تیغ برهنه می‌بیند.»

(محمد حجازی. هما ص ٢٦)

«کم کم وقتی درست آنرا در **زوایا وخفایای** خاطر و **مخیله** نشخوار کردم معلوم شد آنقدرهم نا معقول نیست...»

(جمال‌زاده. هفت قصه. ص١٩٥)

**نکتهٔ ١-** بایددانست که چون فرا گرفتن وزنهای جمع قله وجمع کثره برای کسانیکه درزبان‌عرب دستی ندارند، دشوار است وازسوی دیگر بخش بزرگ جمعهای کثره موقوف بر سماع است و باید از قاموسهای عربی استخراج شود، نویسندگان و گویندگان پیشین در قرنهای اول اسلامی بیشتر کوشیده اند که لغتهای عربی یا معرب را بسیاق‌فارسی جمع بندند،واز آن‌پس نیز کمابیش همین‌شیوهٔ پسندیده را دنبال کرده‌اند:

«واین‌نامه‌راهرچه گزارش کنیم از گفتار **دهقانان**‌بایدآورد...»

(مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری. هزارهٔ فردوسی. ص١٤٢)

«و کردارهر داروی ... و **منفعتها ومضرتها** و **طبعهای** ایشان اندر چهار درجه.»

(ابومنصور موفق هروی. کتاب الابنیه بنقل سبك‌شناسی ج ٢ص ٢٥)

«یك صف **میران** و بلعمی بنشسته    یك‌صف **حران**‌وپیرصالح‌دهقان.»

(رودکی سمرقندی. بنقل تاریخ سیستان
مصحح بهار. تهران ١٣١٤ص٣١٩)

«و **قصه‌هاء** امیران‌مؤمنان که‌بودندتا بدین‌وقت‌یاد کردیم...»

(ترجمهٔ تفسیر طبری. بنقل نمونهٔ سخن فارسی. دکتر بیانی ص ٨)

«کس ندید که کسی از **ملکان** شاعری را پنجاه هزار درم داده باشد.»

(بلعمی. ترجمهٔ تاریخ طبری. چاپ نول کشورص ٧٥٠)



«آنچه بلند سازد حجت اورا درمیان **امامان** صالح.»

(ابوالفضل بیهقی. تاریخ. چاپ دکتر غنی‌و دکترفیاض ص ٣٠٨)

«پس دانستیم که‌این‌**معنیها** اندرآب، اعراض بود.»

(ناصرخسرو. جامع‌الحکمتین ص ٢٥٦)

«از بهر آنك اندر یافتن دیدنیها از **رنگها** و **شکلها** ... بدین قوت است.»

(ناصرخسرو. ایضاً ص ٢٥١)

«بهیچ وقت‌از ملامت **خلقان** رسته‌نباشی.»

(کیکاوس‌بن‌اسکندر. قابوسنامه‌ص٥٧)

«ببدیهه طبع پادشاه خرم شود و **مجلسها** برافروزد و شاعر بمقصود رسد.»

(نظامی عروضی. چهار مقاله چاپ لیدن ص ٣١)

«چگویی کزهمه **حران** چنو بوده است کس نیزا
نه هست اکنون و نه باشد ونه بوده است هر گیزا.»

(بهرامی سرخسی. بنقل المعجم چاپ مدرس رضوی ص ٢٢٤)

«چنین گوید محمدبن عمرالرادویانی که **تصنیفها** بسیار دیدم.»

(محمدبن‌عمررا دویانی. ترجمان‌البلاغه ص ٢)

«وعامهٔ **بابهای** این کتاب را برترتیب فصول محاسن‌الکلام ... تخریج کردم.»

(محمدبن عمر رادویانی. ایضاً ص ٣-٤)

«دخترزز برنگهاو**شکلهای** مختلف فلاطون‌خم‌نشین گردیده...»

(جمال زاده. هفت‌قصه. ص ١٦٣)

**نکتهٔ ٢ -** وزن صفت مشبهه و صیغهٔ مبالغه و بعض اسم فاعل‌های عربی را (که درفارسی عادة آنها را به «ـ ین» جمع نمی‌بندند بلکه جمع مکسرآنها مستعمل است) فصیحان گذشته ومعاصر بشیوهٔ فارسی به «ـ ان» جمع بسته‌اند ومی‌بندند:



«مر کتابهای حکیمان پیشین وطبیبان مجرب همه بجستم.»

(ابومنصور موفق هروی. کتاب الابنیه، بنقل سبك شناسی ج۲ص۲۵)

و حکیمان هند برصوابند ومن راه حکیمان هند گرفته‌ام.»

(ابومنصور موفق. ایضاً ص۲۶)

«وخطیبان و شاعران و حدیث گویان و همهٔ فصیحان بتازی چندین سال سخن همی گویند.»

(ابوعلی بلعمی. ترجمهٔ طبری. ص ۷۵۲)

«از رودکی شنیدم استاد شاعران

کاندرجهان بکس مگر وجز بفاطمی.»

(معروفی بلخی. بنقل لباب الالباب ج ۲ طبع بریل ص ۶)

«عاملان بینم باز آمده غمگین زعمل

کارنا کرده و نا رفته بدیوان شمار.»

(فرخی سیستانی. دیوان.ص ۹۲)

«ای ندیمان شهریار جهان! ای بزرگان درگه سلطان!»

(فرخی. ایضاً ص ۲۶۹)

«هرچه‌زین سوداغ کرد ازسوی دیگرهدیه داد

شاعران را بالگام و زائران را بافسار.»

(فرخی. ایضاً ص ۱۷۹)

«گرسری یابد بعالم کس بنیکو شاعری

رودکی را برسر آن شاعران زیبدسری.»

(رشیدی سمرقندی. بنقل لباب الالباب. ج ۲ طبع بریل ص ۷)

«و چنانکه مراو همهٔ عالمان و دانایان را روشن شود که دین کدام است؟»

(مقدمهٔ ترجمهٔ اردا ویرافنامهٔ قدیم. بنقل اردا ویرافنامه بقلم نگارنده. در یادنامهٔ پورداود ج ۱ ص ۲۰۸)

«الحذار ای عاقلان! زین وحشت آباد، الحذار!



الفرار ای عاقلان! زین دیو مردم الفرار!»

(جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی. دیوان. چاپ وحید ص ۱۶۱)

«ای عاشقان! ای عاشقان! من عاشق یکتاستم

عشقم چو سر برمیزند من واله و شیداستم.»

(مولوی. دیوان شمس. چاپ نول کشور هند ص ۵۰۹)

«عاجز باشد که دست قوت یابد برخیزد ودست عاجزان برتابد.»

(سعدی. گلستان. چاپ قریب ص ۱۰۴)

«و زن وفرزندان ایشان راغارت کرده‌ومادر و پدر اسیران را گریانیده ...»

(رشیدالدین فضل‌الله. جامع‌التواریخ ج ۲ص ۲۲۱)

«در طغیان کیفیت وغلوای مستی بلاد ربع مسکون را بحریفان بادهٔ ابلهی قسمت مینمود ...»

(اسکندربك منشی. عالم آرای عباسی. دروقایع استراباد وخروج محمدصالح)

«وآمد شد سفیهان و نامه و پیغام درمیان بود.»

(اسکندربك منشی. ایضاً. در احوال خراسان)

«نیای من بدین سبب نزد عوام وفقیهان تنك مغز آن روزگار چندان مقبول و پسندیده نبود ...»

(بدیع‌الزمان فروزانفر. رساله درتحقیق احوال مولانا. ص۱)

«مثنوی معنوی حاوی دقیق‌ترین افکارعرفانی ومشتمل برخلاصهٔ آراء صوفیان وحکیمان اسلام ... می‌باشد.»

(بدیع‌الزمان فروزانفر. فیه مافیه. مقدمه ص ب.)

«حریفان هفتگانهٔ برهنه‌دلشاد نیز ...چون... فراغتی یافته بودند عالم‌را فراموش کرده، درآینهٔ جام عکس رخ دولت جاوید دیده بودند.»

(جمالزاده. هفت‌قصه. ص۱۵)

« شاعران نیزمانند ندیمان و نوازندگان وظیفه‌خوار سلاطین و اعیان دولت شدند .»

(نصرالله فلسفی . احوال شاعران ایران . مجلهٔ مهرسال دوم ص ۲۰۴ )

« شگفت این است که شاعران بزرگ زبان فارسی نیز گاهی کلمات را درست نخوانده و بهمانگونه درشعر آورده‌اند .»

( سعید نفیسی .دربارهٔ چند لغت فارسی . یادنامهٔ پورداود ج ۱ ص ۲۱۶ )

## III - خلاصه

گفتارهای پیشین‌را درچند ماده خلاصه میکنیم:

۱ - علامت جمع اصیل فارسی «- ان» و «- ها» است .

۲ - در زبان مکالمه و تخاطب و نوشته‌هایی که بزبان عامیانه نگاشته میشود، همهٔ کلمات را توان به «- ها» جمع بست.

۳ - در زبان ادبی کلمات طبق قاعده‌های خاص، بعضی به «- ان» و بعضی به « - ها » و برخی بهردو جمع بسته شوند، وفراگرفتن این قاعده‌ها لازم است (رجوع بمتن رسالهٔ حاضر شود) .

۴- از جمع بستن کلمات فارسی به «- ات » باید پرهیز کرد .

۵- کلمات عربی را طبق قاعده‌هایی به «- ات» توان‌جمع‌بست، ولی‌بهتر است حتی‌المقدور آنها را هم بسیاق فارسی جمع بندند .

۶ - از استعمال جمعهای مختوم به «- ون» و «- ین» - تا آنجا که میسر باشد - احتراز اولی است .

۷ - عدهٔ بسیار از جمعهای مکسر عربی در فارسی متداول شده است . این جمعها برای فارسی زبانان در حکم لغتهای سماعی هستند و آنها را باید از فرهنگها بیاموزند . درین مورد نیز باید ازاستعمال لغتهای غیر مأنوس و مخصوصاً کلماتی که مترادف آنها درفارسی‌رایج و مقبول عام است ، خودداری کرد .

# فهرست

## I - علامت جمع صفحهٔ ۱-۶۱

### ۱ و ۲ - آن وها ، صفحهٔ ۱-۳۸

---

تصحیح : صفحهٔ ۲ سطر ۱ (ـ ânâm) صحیح است



# از مؤلف

## ۱ـ انتشارات کتابفروشی زوّار

۱ـ برهان قاطع . مجلد اول (آ ـ ث) سال ۱۳۳۰ .

۲ـ « » . مجلد دوم (ج ـ ع) (در آذر ماه ۱۳۳۱ منتشرخواهدشد) .

۳ـ چهارمقالهٔ عروضی با شرح لغات‌وتوضیح عبارات‌مشکل‌ونسخه بدلها. ۱۳۳۱ .

۴ـ « « « » و تعلیقات چاپ شده و چاپ نشدهٔ علامهٔ مرحوم محمد قزوینی و گروهی ازفضلای دیگر(تحت طبع است) .

۵ ـ قاعده‌های جمع در زبان فارسی ( شمارهٔ اول از سلسلهٔ انتشارات « طرح دستور زبان فارسی) » ۱۳۳۱ .

۶ـ برگزیدهٔ شعر فارسی (شمارهٔ اول شامل دورهٔ طاهریان ، صفاریان، سامانیان و آل بویه ) ۱۳۳۱ .

## ۲ـ انتشارات دیگران

۷ـ مزد یسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی ( شمارهٔ ۹ از انتشارات دانشگاه تهران). ۱۳۲۶ .

۸ـ حافظ شیرین سخن . جلد اول . بنگاه پروین . ۱۳۱۹ .

۹ـ حکمت اشراق و فرهنگ ایران ( از انتشارات مجلهٔ آموزش و پرورش سال۲۴). ۱۳۲۹ .

۱۰ـ شمارهٔ هفت و هفت پیکر نظامی (از انتشارات مجلهٔ پشوتن) . ۱۳۲۷ .

۱۱ـ اردا ویرافنامه ( درجزو یاد نامهٔ پور داود مجلد اول چاپ و نیز جدا گانه منتشر شده ). ۱۳۲۵ .

۱۲ـ روز شماری در ایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی بضمیمهٔ رسالهٔ « نوروز و سی روز ماه تألیف محسن فیض‌کاشانی » ( جزو مجموعهٔ شمارهٔ۴ انجمن ایرانشناسی چاپ وجداگانه نیزانتشار یافته). ۱۳۲۵.

۱۳ـ یوشت فریان و مرزبان نامه . چاپخانهٔ مجلس ۱۳۲۴ .

۱۴ـ ستارهٔ ناهید یا داستان خرداد وامرداد . چاپخانهٔ شرکت طبع کتاب۱۳۱۶.

۱۵ـ جامع الحکمتین . تألیف ناصرخسرو ( بهمراهی هانری کربین ) . چاپ انستیتوی ایران وفرانسه (بزودی منتشرخواهد شد) .

۱۶ـ دانشنامهٔ علائی . بخش دوم . علم برین . چاپ انجمن آثار ملی (درجشن هزارهٔ ابن سینا منتشرخواهد شد).

۱۷ـ خسرو کواتان و ریدک وی . ترجمه از پهلوی (در مجلهٔ آموزش و پرورش سال ۱۴ بطبع رسیده) .



۱۸ـ شاهان کیانی وهخامنشی درآثار الباقیه (درمجلهٔ آموزش و پرورش سال ۱۵ چاپ شده) .

۱۹ـ یك قطعه شعر در پارسی باستان . چاپخانهٔ مجلس . ۱۳۲۲ .

۲۰ـ امیرخسرو دهلوی . چاپ مجلهٔ مهر . ۱۳۳۱ .

۲۱ـ روانشناسی تربیتی . ترجمه از « علم‌النفس و آثاره فی التربیة والتعلیم » تألیف علی‌الجارم ومصطفی امین . چاپخانهٔ ایرانشهر(اهواز). ۱۳۱۶.

بها : ۲۵ ریال

۱۰

# پیدایش ضمایر فارسی

## (بررسی و تطبیق)


نیکلا راست

دانشیار درالسنهٔ شرقیه





تهران

۱۳۳۳

چاپ رنگین


۵۰ ریال

